

# سیگار

نشریهٔ حزب تودهٔ ایران



برای دانشجویان

سال اول، شمارهٔ

۳

# پیگار

نشره حزب توده ایران برای دانشجویان

شماره ۳ - مهر و آبان ۱۳۵۰

دوره دوم - سال اول

## فهرست :

صفحه	
۴	يك شخصیت انقلابی، يك انسان بزرگ از میان ما رفت
۶	پرچم ایران می افتند ولی پرچم پیوسته در جنبش است
۸	خاطره يك رفیق دانشجوی از رفیق فقید کامبخش
۱۰	درباره انجمنهای دانشجویی
۱۵	ولاد پیر ایلیچ لنین
۲۲	در يك شب سرد پائیزی
۲۶	مبارزه ضد امپریالیستی چگونه انجام میگیرد چگونه باید انجام گیرد
۳۱	بانشد بد تروریسمی سازمان امنیت مقابله کنیم
۳۳	گرامی باد خاطره شهیدان ۱۶ آذر
۳۴	آنها سه تن بودند
۳۶	جنبش دانشجویان ایرانی و جنبش بین المللی دانشجویان هفدهم نوامبر - روز بین المللی دانشجویان هفته دوستی و همبستگی با ویتنام
۴۳	برخی نکات درباره حزب طبقه کارگر و جنبش دانشجویی
۴۵	آنجلا   مبارزه تو مبارزه ماست
۴۹	فعالیت افشاگرانه در مورد جشنهای ۲۵۰۰ سالگی و تجارب آن
۵۴	ترانه نزد يك بیگانه
۵۶	راه واقعی که است ؟
۵۸	جام تختی
۶۲	پیکار و خوانندگان



رفیق عبد الصمد کامبخش عضو هیئت اجرائیه و دبیر  
کمیته مرکزی حزب توده ایران (۱۲۸۲ - ۱۳۵۰)

www.iranarchive.com

# يك شخصيت انقلابی

## يك انسان بزرگ

### از میان ما رفت

رفیق عبد الصمد کامبخش عضو هیئت اجرائیه و دبیر کمیته مرکزی حزب توده ایران درگذشت. و با مرگ او یک شخصیت انقلابی، یک انسان بزرگ از میان ما رفت. رفیق فقید کامبخش یک شخصیت انقلابی بود. اوطی بهش از پنجاه سال تمام نیروی جسمی و فکری خود را با عشقی شورانگیز به میهن و مردم میهن ما و اعتقادی سزلسزل ناپذیر به انترناسیونالیسم پرلتری و کمونیسم در خدمت جنبش انقلابی گذاشت. اوطی بهش از نیم قرن زندگی آگاهانه خود - که از جنبش انقلابی ایران جدائی ناپذیر بود - سختی ها و مراءت ها دید، تحت فشار و تعقیب قرار گرفت، بزدان رفت و مجبور به مهاجرت شد. دورانهای تاریکی را از سرگذراند، با مشکلات و بیفرنجی های فراوان روبرو گردید، ولی هیچگاه نه لحظهای امید خود را به پیروزی آرمان انقلابی خود از دست داد و نه آبی از فعالیت خود برای پیروزی این آرمان انقلابی کاست. آری او یک شخصیت برجسته و واقعی انقلابی بود.

رفیق فقید کامبخش یک انسان بزرگ بود. سادگی و فروتنی او، صمیمیت و مهربانی او، تفاهم و دلسوزی او، شرافت و صداقت او همه انعکاسی از روح یک انسان بزرگ بود. انسانی که انسانهای دیگر را میفهمید و میکوشید بفهمد. انسانی که بیدریغ و بی توقع آماده کمک بود، انسانی که بدینها را بدل نمیکرفت و میبخشید و خویبهها را برجسته میکرد و هرگز از یاد نمیرد، انسانی که انسان شناس بود و ارزش انسانها را میشناخت، انسانی که بسرای پیروزی هرچه که انسانی است بدون کمترین تامل از خود میگذاشت. آری او یک انسان بزرگ بود.

رفیق فقید کامبخش در سالیان اخیر بعلمت مسئولیتی که

داشت نقش ویژه و برجسته ای در پرورش دانشجویان با اندیشه و عمل انقلابی ایفا کرد. او تجربیات غنی انقلابی خود را بیدریغ در اختیار رفقا و دوستان دانشجویی گذاشت و با تمام نیروی جسمی و فکری خود میکوشید نسل جوان انقلابی را برای برافراشته نگاه داشتن پرچم مبارزه انقلابی آماده کند. شخصیت انقلابی و روح انسانی او، نقش برجسته و کار ارزنده او در این زمینه موجب شد که بود که وی از احترام و محبوبیت خاصی در بین رفقا و دوستان دانشجویی برخوردار گردید. بیپرده نبود که بسیاری از رفقا و دوستان دانشجویی در غیابش بنام "پدر" از وی یاد میکردند.

رفیق فقید کامبخش به انتشار "پیکار" علاقه خاصی نشان میداد. او از همان زمان که فکرات انتشار یک نشریه از طرف حزب برای دانشجویان پیدا شد با پیگیری دنبال آنرا گرفت و تمام نیروی خود را برای برطرف کردن مشکلات فنی که بر سر راه انتشار "پیکار" وجود داشت، بکار برد و موفق هم شد. "پیکار" انتشار خود را تا حد و زیادتی مدیون اوست.

تحمل مرگ همزمان و پرکردن جای خالی آنان همیشه دشوار است. ولی مبارزان انقلابی فقط زمانی میتوانند - و باید بتوانند - این درد را تحمل و این جای خالی را پر کنند که سرمشق آنان را الهام بخش مبارزه و کار انقلابی خود قرار دهند.

در برابر خاطره تابناک رفیق فقید کامبخش، شخصیت انقلابی و انسان بزرگی که از میان ما رفته است، سر تعظیم فرود می آوریم و پیمان خود را برای پیروزی آرمانی که او تمام زندگی آگاهانه خویش را بیدریغ در خدمت آن گذاشت تجدید میکنیم.

پیکار

گران سیاحت رامسج کنند. باورمند باش که واقعیت دارای نیروی سهیمینی است: شمشیر الماسی سینه تیرگیها را میبرد. ستونهای کلین دروغ را مانند "شمسون" افسانه ای بایک تکان بهادرانه خورد میکند و از روزه سفیضه های حق بجانب و برهیا هو، واژه محبوب راستی پدیدار میگردد. دیر یازود ولی سرانجام پدیدار میگردد. یاران راستی میتوانند در اینجا و آنجا، در این یا آن رزم دچار شکست شوند ولی در این عرصه پیروزی از آن شکست خوردگان است.

در نوای سرود های رزم و آهنگهای ماتم، او که قریب نیم سده عمر آگاهانه را در راه طلب و حقیقت صرف کرده بود اینک در خموشی ابدی، در تابوت گلباران خفته و زمره های غبار همه سرشار از صمیمیتی است که تنها یک زیست، برآزند، میتواند برانگیزد. زندگی کامبخش نموداری از زندگی کسانی است که بخاطر آرزوگان جامعه خسود را می آزارند، به شکوه پلید غارت و ستم با وارستگی انسانی می نگرند و در فراز و نشیب عمر دمی پیمان را از یاد نمی برند و چندان می سرایند تا وجدان جامعه بیدار شود.

رنجهای دیگران را در وصف میتوان باسانی شنید ولی همیشه ادراک آن در درون سینه ممکن نیست. از خاندان بزرگ ما با همه آرزوها و حرمانهای مشترکش، عضوی گم شد که جایش در همه پدیده های پیامون تپمی است. ولی آرام گیر! دل بیدار نخواهد خفت و ارغوان پُر پُر امید که وی آرزومندش بود خواهد شکفت. بگفته شاعر: "زمان ما ستاره سرخی باخوش همراهِ دارد". پرچم- داران می افتند ولی پرچم پیوسته در جنبش است. از کوه یا مین سنگ امید یبتراشیم و با گامهای امیدوار در جاده رزم و تلاش به پیش رویم!

۱. کوشیار

## پرچمداران می افتند

### ولی پرچم پیوسته در جنبش است!

( یاد کردی از رفیق فقید عبدالصمد کامبخش )

در روزه شب گشوده شد و مردی از دیار نیر و جنبش بدرون رفت. جهان سخن، زبان، کردار، جهان درخت سایه گستر، درفش ارغوان، شعله پیچنده را ترک گفت و اینک از آنهمه کار و کوشش تنها زاد راهی از او در اینسوی دروازه باقی است: رهاورد یک مسافر راه رنج، راه آرزو و بیکار.

مرگ، پایان کتاب زندگی است که بدان شکل میخشد و سرشت گذران آدمی را عیان میکند، شکوهی خورد کنند و نیروی شگرفی برای داهری و سنجش از آن اوست. زندگی رابشویه های گوناگون میتوان برآورد: میتوان آستانه "گوساله زوسن" را بوسید. میتوان در آغوش مخملین لذت و تخذیر خزید. میتوان بهمه اینها پشت کرد و کاسنی تلخ حقیقت را نوشید و تاج خارا کین عدالت را بر سر نهاد. آنگاه که از دروازه بزرگ و تاریک میگذری، بیش از همیشه عیان میشود که در ديار خورشید با که بودی. آیا مانند هابیل بیاری برادران می شتافتسی یا مانند قابیل بخورد کردن مغز انسان میبرد اختی. برای چه میزیستی، بسوی چه میکوشیدی.

میگویند: "حقیقت برانگیزند و بیزاری و دشمنی است" (Veritas odium parit). میگویند: "در خرد بسیار اندوه بسیار است". بگفته زیبای حافظ: "روندگان طریقت ره بلا سپردند". در سطور کتابها چنین است و الحق در عرصه تاریخ نیز چنین است. تنها جانوران بخوردن و خفتن و فرمان بردن و هیچ نگفتن خسو گرفته اند. اما انسان بودن! آری انسان بودن باری است گران و آنکس که خواهان این نام والاست گو خویشتن را برای پرداختن باج سنگین آن آماده کند.

مهراس که زورمندانت در پای بمالند. دغدغه رزم آرامشت را بستاند. بهشان

## خاطره يك رفيق دانشجو از رفيق فقيد گامبخش

خبر مرگ رفيق گامبخش را در روز از راديو پيك شنيدم. هر چه خواستم تا اثر دروني خود را در مقابل همسر و دو طفل خرد سالم پنهان كنم، نتوانستم. بي اختيار صدای گريه ام بلند شد. زخم هم او را ميشناخت. او هم نتوانست خودش را كنترل كند و با صدای گريهاني گفتنتنها او بود كه با همه ناراحتيتها توانست تا امروز مقاومت كند. قيافه مصمم و بااراده او در نظرم مجسم شده و همه خاطرات چند ساله كار با او بيدام آمد.

اولين بار كه او را ديدم گفت: رسم كار منغي نيست خود را معرفي كنم ولي ما از اين سنت صرف نظر ميكنيم، و خودش را بمن معرفي كرد. يكبار ديگر او را پوسيدم و به او گفتم بخود ميالم كه با صميمي ترين يار اراني حرف ميزنم.

مسائل سياسي و دانشجويي را با او درميان گذاشتم. بادقت به حرفهاي من توجه ميكرد و هيچيك را بي جواب نهيگذاشت. در باره مشكلات كارميان دانشجويان با او صحبت كردم. در جواب بشرح مسائل پرداخت. اينطور بنظرم رسيد كه ميان دانشجويان زندگي ميكند. از توجه و دقتش به مسائل جوانان و قدرت روحي او سخت تحت تاثير قرار گفتم.

وقتي به نزد ما آمد حوصله عجيب بخرج ميداد. به آسم مزمن مبتلا بود. اكثر مواقع ۵-۶ نفر ما در يك اتاق كوچك دانشجويي با او جلسه تشكيل ميداديم و بچه ها خيلي سينگار ميكشيدند و اتاق پراز دود ميشد، بطوريكه براي ما تحطش طاقت فرسا بود. ولي او باروش خندان تا در بروقت با ما بيدار ميشد. در همان اتاق كوچك با ما ميخوابيد. بچه ها حاضر نميشدند لحظه اي از او دور شوند و اين فرصت زندگي مشترك با او را از دست بدهند. صبح از همه ما زودتر از خواب بيدار ميشد. بارها تو خودمان جنجال سياسي در ميگرفت و او با حوصله و متانت پد رانه اي به آن رسيدگي ميكرد. هر دانشجويي جديدی به او معرفي ميشد در اولين برخورد شيفته اخلاق و رفتار او ميشد.

روزي از او پرسيدم: رفيق گامبخش، از اين ستر موفقيت كه هر كس با شما آشنا ميشود شيفته رفتار و روحيه شما ميشود، ما را هم آشنا كنيد تا در زندگي سياسي بكار بريم. خند ما كرد و گفت: چه سترى؟ قضيه خيلي ساده تر از آنست كه ستر باشد. به حرفهاي آنها با دقت گوش ميدهم. به اشكلات كار آنها رسيدگي ميكنم. امكانات حزب را براي پاسخ

دادن به توقعات آنها شرح ميدهم. از تجربيات گذشته براي آنها ميگويم... پيش خود گفتم تنها اينها نيست. آنچه كه از همه مبهتر است اراده آهنين، اميد به بهروزي و پيگيري او در مبارزه است. كمتر كسي است كه او را ديده و نطقه باشد كه سرود انقلابي عجيبی است.

با همه ناراحتيتهاي جسماني يك لحظه از فكر مبارزه فارغ نبود. دو بار او را در بيمارستان ملاقات كردم. قيافه متاثر و مريض ملاقات كن بخود گفتم. ديدم ميخندد و كاملا شاد است. از بچه هايي يكي سئوال ميكرد. از وضع ما ميپرسيد. از مسائل تازه اي كه در ايران و جهان اتفاق افتاده صحبت ميكرد و دقيقا علاقمند بود پد اند كه نظر سسايير نبروهای اپوزيسيون در اين موارد چيست؟ براي او تخت بيمارستان و حوزه حسزي بي فرقي نداشت. او در هر حال در فكر مبارزه بود. اطباء معالجه او ميگفتند كه اگر ارا ده آهنين او و عشق او بزندگي براي ادامه مبارزه نبود نميتوانست تا حال زنده بماند. حوصله، متانت و دلسوزي او وي را محبوب دانشجويان ساخته بود. همه او را مانند پدري مبارز دوست داشتند.

هر چند اجل مهلت نداد تا اثرات مثبت نقش "بكار" را درميان دانشجويان ببيند. و ما همواره خاطره او را زنده نگه خواهيم داشت. ضايحه مرگ او براي ما جبران ناپذير است ولي ما با پيگيري در راه او، راه كوتنيسم، راه نجات بشريت، مصمم تر از گذشته پيش خواهيم رفت.

د. باينده

انسان بودن وظيفه ايست عظيم\*

راکه با سرکوب اتحادیه های دمکراتیک دانشجویی در مسائل های پس از کودتا بوجود آمده بکنند. اما آنها همچنانکه از قبل معلوم بود در اینکار توفیق نیافتند. از اینجهت چهارمین کنفرانس ارزیابی "انقلاب آموزشی" (تیرماه ۱۳۵۰) مجدداً توجه ویژه به ضرورت تشکیل این انجمن ها نمود و دکتر نهاوندی رئیس دانشگاه تهران نیز در یکی از مصاحبه های اخیر خود به انجمن های دانشجویی اشاره نموده میگوید:

"انجمنهای دانشجویی باید واقعیت داشته باشند و مسئولیت های را که در منشور راسر بر عهده آنها گذاشته شده است بطور صحیح و جدی بعهده گیرند و انجام دهند."

مسئولیت هایی که طبق منشور راسر بر عهده انجمنهای دانشجویی گذارده شده همانطور که در بالا اشاره کردیم محدود به عرصه ای فوق العاده تنگ است که حتی تمام فعالیتهای صنفی دانشجویی را هم در بر نمیگیرد، تا چه رسد به فعالیتهای سیاسی که از حقوق مسلم هراتحادیه دانشجویی است. محدود کردن فعالیت این انجمنها به امور مربوطه به "رئه دانشجویان، فعالیت فرهنگی، ورزشی و مسافرتیهای دسته جمعی" به معنای آنست که دانشجویان حق ندارند حتی مسائلی چون ضرورت افزایش ظرفیت دانشگاهی، بسط شبکه دانشگاهی در سراسر کشور، افزایش بودجه دانشگاهی، تأمین مراکز ضروری تحقیق و تجسس برای دانشجویان و مسائل دیگری از این قبیل اظهار نظر کنند. علت چیست؟ آیا این مسائل اساسی از نظر مبتکران فکرا انجمنهای دانشجویی پنهان مانده است؟ مسلمانان آنها آگاهانه و به عمد عرصه فعالیت انجمن ها را اینچنین تنگ گرفته اند. آنها میدانند که در شرایط کنونی کشور ما، حتی مبارزه در راه مطالبات صنفی دانشجویی ناگزیر به مبارزه سیاسی منجر خواهد شد. زیرا اگر فرضاً دانشجویان بخواهند برای تحقق شعار "بسط شبکه دانشگاهی در سراسر کشور" مبارزه کنند، ناگزیر مسائلی چون ضرورت تقلیل بودجه نظامی، کاهش بودجه تسلیحات، حذف هزینه های زائدی چون برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ سالگی و قطع ریخت و پاشهای دستگاه دولتی بمیان خواهد آمد که به نفع زمامداران کشور خوش نیست. باینجهت است که وظیفه انجمنهای دانشجویی آگاهانه به "اداره خوابگاه و رستوران و سازمان دادن مسافرتیهای دسته جمعی" محدود شده و مطالبات اساسی جنبش دانشجویی مسکوت مانده است.

در باره

## انجمنهای دانشجویی

یکی از عرصه هایی که در سالهای اخیر دانشجویان دولت در برابر هم ایستاده اند، مسئله انجمن های دانشجویی است. نخستین بار در کنفرانس راسر (مرداد سال ۱۳۴۷) فکر تشکیل انجمن های دانشجویی بصورت قطعنامه مدون درآمد و حدود فعالیت و وظائف این انجمن ها بشرح زیر تعیین شد:

- ۱- فعالیتهای مربوط به امور رئه دانشجویان (از قبیل اداره خوابگاه و رستوران، تشکیل شرکتهای تعاونی برای تأمین احتیاجات دانشجویان، حمل و نقل دانشجویان)
- ۲- فعالیتهای فرهنگی
- ۳- فعالیتهای ورزشی
- ۴- فعالیتهای دیگر از قبیل مسافرتیهای دسته جمعی، تفریحی، ورزشی و علمی و تشکیل اردوهای تابستانی.

هدف از تشکیل این انجمن ها با چنین محتوی بی رنگ چه بود؟ زمامداران ایران سالیان دراز از تحقیق خواست جنبش دانشجویی کشور که تشکیل اتحادیه های دمکراتیک دانشجویی بود با اعمال زور و فشار جلوگیری کردند. اما هنگامیکه دیگر نتوانستند در برابر فشار جنبش دانشجویی مقاومت کنند، بجای آنکه به خواست دانشجویان کسردن نهستند و به آنان امکان دهند تا سازمانهای واقعی خود را بوجود آورند، در صدد برآمدند سیاست عمومی خود را که جانشین ساختن احزاب دولتی بجای احزاب واقعی، سازمانهای فرمایشی بجای سازمانهای دمکراتیک است در دانشگاه نیز اجرا کنند. از اینجهت فکر تشکیل انجمنهای دانشجویی با محتوی کاملاً "بی ضرر" بوجود آمد. مسئولین امر تصور میکردند، با اجرا این فکر خواهند توانست خلاصی

برخورد دانشجویان به انجمن های دانشجویی

دانشجویان آگاه بآنکه از همان آغاز هدف از تشکیل این انجمنها بدستی شناختند ولی کوشیدند اولاحتیسی- الامکان نمایندگان واقعی خود را به این انجمنها بفرستند و ثانیاً برای گسترش حقوق و وظایف این انجمنها مجدداً سه مبارزه کنند. در جریان این مبارزه عده ای از دانشجویان مبارز یا مورد تعقیب قرار گرفتند و یا به بهانه ای به سرریز- خانه ها روانه شدند. عده دیگری از دانشجویان نیز از آن جهت که این انجمن هارا ابرازی در دست مقامات دولتی و عوامل سازمان امنیت میدیدند، شرکت در آنها را تحریم نمودند. کدام گروه از دانشجویان حق داشتند؟ آنها که به فعالیت در درون انجمنها پرداختند و احیاناً تحت تعقیب قرار گرفتند یا آنها که انجمن هارا تحریم کردند؟ اما همانگونه که بارها نظر خود را در این زمینه بیان کرده ایم معتقدیم که در شرایط تسلط استبداد و فقدان سازمانهای دمکراتیک واقعی، یکی از طرق مبارزه شرکت در سازمانهای موجود است، ولو آنکه رهبری آن در دست عوامل دولت، در دست عوامل سازمان امنیت باشد. در مورد انجمن های دانشجویی نیز به همین عقیده ایم.

اکنون چه باید کرد؟

این واقعیتی است که دولت از ترس جنبش دانشجویی با تمام قدرت از تشکیل اتحادیه های دمکراتیک دانشجویی جلوگیری میکند و فعالیت انجمن های دانشجویی را هم که خود مینکرا ایجاد آنست از ترس گسترش جنبش محدود میسازد. ولی چه باید کرد؟ آیا باید این انجمن هارا تحریم نمود؟ و در اینصورت کجا و چگونه باید توده های دانشجویی را برای پیشبرد مطالبات صنفی و سیاسی شان متشکل کرد؟ در پاسخ ایسن سؤال "چپ رو"ها معمولاً مسئله تشکیل سازمانهای مخفی دانشجویی را بیان می کنند. ولی شك نیست که فعالیت مخفی برای يك سازمان توده ای آغاز مرگ آنست. زیرا سازمان توده ای باید علنی باشد تا بتواند با توده های وسیع ارتباط برقرار کند، امری که در شرایط مخفی ممکن نیست. کوشش يك سازمان توده ای و از آنجمله يك سازمان دانشجویی باید آن باشد که بگذارد ارتجاع تسمه های پیوند آنها را ببرد. ها قطع کند، بگذارد ارتجاع آنها در پیله فعالیت مخفی محبوس

سازد. بنابراین در شرایط تسلط اختناق و فقدان سازمان های دمکراتیک دانشجویی، در برابر دانشجویان مترقی این وظیفه قرار میگیرد که در درون همین انجمن های موجود علیرغم ماهیت ارتجاعی شان دست به فعالیت بزنند. مبارزه در این انجمن ها هرگز بمعنی و بمنظور تأیید جهات منفی شان نیست، بلکه برای تبدیل تدریجی آنها به سازمانهای است که واقعا منعکس کنند خواسته های دانشجویان باشند. و این مبارزه ای است بدون تردید دشوار و طولانی.

اگر در درون همین انجمن ها شعارهای مبارزه مدبرانه انتخاب شوند، بنحوی که از خواست توده های وسیع دانشجویی - و نه فقط پیشاهنگ - از خواست يك سازمان توده ای - و نه يك حزب سیاسی - الهام گیرند، بتدریج توده های بیشتری بخاطر همدلی صنفی و سیاسی جنبش دانشجویی بسیج خواهند شد و نیروی جنبش بتدریج کار را از دست عوامل دولتی و پلیس خارج خواهد کرد. لازم بیاد آوری نیست که این مسئله بهیچوجه مناقاتی با مبارزه برای تشکیل اتحادیه های دمکراتیک دانشجویی ندارد و این خواست می بایست یکی از مهمترین شعارهای جنبش دانشجویی کشور قرار گیرد.

ماترید تدریج که دانشجویان آگاه و مبارز خواهند توانست بتدریج خود اشکال مبارزه در داخل همین انجمنهای دانشجویی و یا سازمانهای نظیر آنها را بیابند و مسئولیتی را که جنبش دانشجویی ضد امپریالیستی و دمکراتیک ایران برعهده آنان گذارد، باموفقیتهت به انجام رسانند.

پ. پرند

انقلابی کسی است که در لحظات دشوار وظایف دشوار را بگسردن میگیرد.



بخشی از منظومه مایاکوفسکی

ترجمه از: ا. ک

# ولادیمیر ایلیچ لنین

در قاهره بید  
 بهر فکود  
 (کافکند فرش خود بر روی زمین)  
 با قلب و  
 با نام و  
 با گفتار تو  
 میکوشیم  
 می رژیم  
 ای رفیق لنین!  
 .....  
 لنین زمینی است  
 لیکن نه از آنان  
 که هستند  
 شیدا بسرود خود:  
 از راز پنهان زمان  
 آگه بود  
 وجهانی داشت  
 در وجود خود  
 او عینا مانند تو و من  
 انسان  
 فقط ممکن است  
 نزد یک چشمان  
 افکاری  
 کلا نتر از افکار ما



پنجاه و چهارمین سالگرد انقلاب  
 کبیر سوسیالیستی اکثریت سر آغاز در آن  
 نوین در جامعه بشری رایج حزب لنین و جوانان  
 و دانشجویانی که در مکتب لنین پرورش می یابند  
 صمیمانه تبریک میگوئیم و پیروزیهای درخشانی را برای  
 سازندگان کمونیسم آرزو مندیم.  
 بدین مناسبت بخشی از منظومه مایاکوفسکی را در باره ولادیمیر ایلیچ  
 لنین پیشوای نایخه انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثریت و بنیادگذار نخستین  
 دولت سوسیالیست در جهان درج میکنیم.

پیکار

بوجین مینمود  
 پیشانی‌ش را •  
 لبان  
 بالبخندی  
 استهزا\* آمیز  
 از لبان ما  
 پس فشرده تر  
 ولیکن  
 عاری از  
 عجب سائراپ ها  
 که میگذشتند  
 در هودج زد •  
 از بهر رفیق :  
 مهربان مادم ،  
 در پیش دشمنان :  
 پولاد محکم •  
 او  
 عیناً  
 مثل ما  
 بیمار می‌کردید ،  
 همچو ما  
 بر مرض  
 غلبه میکرد ؛  
 ولیکن  
 هر کس را  
 کاری دیگر است  
 بهرمن  
 "بیلیارد"  
 مایه شگرف است  
 بهر او  
 شطرنج  
 دلپذیرتر است •  
 .....  
 چون ورق میزنم  
 دفتر عمر را  
 می‌جویم  
 بهترین روز فیروز را  
 دائماً

یکرز را  
 آرام بخاطر  
 روز ۲۵  
 نخستین روز را •  
 می‌جهد در رهسو  
 از سرنیزه  
 برق  
 ماتروس ها  
 بایمب ها  
 بازی میکنند  
 توگوشی  
 باتوپ لاستیکی  
 اطفال  
 سمولنی  
 از غرش  
 میکشد خروش •  
 این یکی اندر بحث  
 آن یکی در جوش  
 وان دیگر  
 میدهد فرمانی  
 باغزم ،  
 این یکی  
 میکشد گدن را  
 اینجا  
 از آخر گرفته  
 اکنون ،  
 نامشهود  
 گذشت  
 لنین بزرگ  
 گرچه  
 بالنین  
 میروند به رزم  
 غالباً  
 ندیدند  
 تصویر او را •  
 سربازان  
 از بهر دیدن لنین

www.iran-archive.com

جوشیدند

جنبیدند

دویدند

به پیش

و در این طوفان آهنین

انین

مژه برهم زنان

چشمان تیزبین

فرود وخت

برروی

ژنده برتن ها

خیره بر آنها کرد

نگاه ناقب

گوشی

دل در زیر هر لفظش

پنهان

گوشی

در هر حرفش

پنهان بد

طوفان

هر رازی عیان شد

هر سری مفهوم

واو

بانگاهش

مینمود معلوم :

رنج دهقان را

نکت جزک را

عزم کارگران "پوتلیف"

"نویل"

در عزمش نهان بد

قدرتی عظیم

در مغزش :

هزاران

دیار و کشور

نفوس بشری

یک میلیارد و نیم

می سنجید تاریخ را

در ظرف يك شب

و فردا

بهمه خلق حق پرست

باین جنبه های از خون شده مست

به خیل بود و اسیر دنیا

در بند زنجیر اغنیا

میگفت :

"جزک ضد جزک"

صلح بی درنگ!

حکومت بشورا!

زمین به دهقان!

نان به گرسنه!

حرمت به انسان!

.....

نزد ما

کلمات

گرچه مطمئن

میگردد معتاد

چون جامه کهن

لیک از نو خواهانم که سازم

تابان

معظم

واژه حزب را

این زمان

چه سودی خیزد ز انسانیتها

نارساتر باشد بانگش

از نجوا

که آترانشنود

مگر همسرش

تازه

گر همسرش

باشد در برش

نه اندر بازاری پر بانگ و غوغا

حزب

آری اینست آن

یگانه طوفان

بانگهای خفیف فشرده

یک تن

که از آن  
می زهد  
دشمن  
و از آن  
سپاهش  
میگردد منکوب ،  
چنانکه  
سنگرها  
از شلیک توپ ،  
بداست مرانسان را  
وقتی که تنهاست  
بدا بر منفرد  
کی جنگاوار است ؟  
هر مرد پرنوری  
بر او سرور است  
ولی حزب  
که در آن  
مردان استاد ،  
سینه های سپر  
محکم  
آماده  
در پیش این جیش جسور و دلیر :  
هان دشمن !  
تسلیم شو !  
زانوزن !  
بمیر !  
حزب :  
اینست  
بازوی هزاران انگشت  
انگشتان نشرده  
چون کوبنده مشت  
تنها !  
این خود پوچ است  
تنها !  
این هیچ است  
گرچه بس مهم و از پخوت گنج است  
ز امکان اجراء هر چیزی محروم است

نتواند بردارد  
یک تیر پنج گز  
پنج اشکوب بنار تکلیف  
معلوم است  
حزب !  
این میایونها  
شانه و پشت است  
حزب !  
این میایونها  
بازو و مشت است  
کیپ در کپ  
ایستاده  
در پیش دشمن  
با حزب  
مابناها  
تاگردون سازیم  
بازو اند ریازو  
بالا افزایم  
کارگران را خود حزب  
مهره پشت است  
راه جاوید ما  
حزب جاوید است  
در قید بندگی گرشند امروز  
مردا  
با قدرت حزب خود  
بی شک  
د یهیم هابشکنم ،  
تخت هابسوزم  
از حزب است  
در سینه  
قلب من این  
کو هرگز  
نورزد خیانت با من .  
مغز طبقه  
راه طبقه  
روح طبقه  
بخت طبقه !  
در رزم حیات  
حامی سرسخت طبقه !  
حزب و لنین اند  
چون دو توامان  
مام تاریخ را  
طفل راستین  
میگوئیم مالنین -  
قصد ما حزب است  
میگوئیم ما حزب و  
قصد مالنین .

## در يك شب سرد پائیزی

در پائیز ۱۹۱۷ من در پتروگراد زندگی میکردم . پزشک بودم . برای خودم مطبی داشتم و مردم را مید و شیدم . در آن موقع من جز به پول به هیچ چیز نمیاندیشیدم . يك روشنفکر از مردم جدا شده بودم . از سیاست چیزی نمیفهمیدم . علاقه ای هم بآن نداشتم . چشمهای من حوادث بزرگی را که در آن موقع میگذشت نمی دید . من طوفانی که در آن موقع روسیه را میلرزاند احساس نمیکردم . مانند خیلی از روشنفکرها در خودم فرورفته بودم . پول ، ثروت ، تجمل — اینها خدای من بودند . صبح که روزنامه را می آوردم اولین چیزی که نظرم را جلب میکرد صفحه قتل و جنایت بود . حوادث را میخواهند بدون آنکه ذره ای احساس ناراحتی کنم . جایی دزدان يك خانواده را بقتل رسانده بودند . جایی ملغ آمده و تمام کندم هارا خورد . بود . یکجا جیب کسی را زده بودند . کسی خودکشی کرده بود . . . اما چه چیزها که نمی نوشتند؟! ما شروتمند آن پتروگراد از دزد ها خیلی می ترسیدیم . هر شب قبل از اینکه بخوابیم در هارا باد هها کلید قفل میکردیم . میل و اشکاف لباس و جورختی و میسر و صندلی را پشت در می ریختیم و باریکاد می ساختیم . علاوه بر این هر شب یک نفر از ساکنین ساختمان ما مهربود جلوی در کشیک بدهد . در آن موقع به ما مهران کر نسکی نمیشد زیاد اطمینان کرد .

داستانی را که میخواهم برای شما تعریف کنم شب کشیک من اتفاق افتاد . ساعت از ۱۲ گذشته بود و من جلوی در کشیک میدادم . قهقهه ام بسیار مضطک بود . يك پالتوی پوست گران قیمت که بقیه اش از پوست خنز آبی تهیه شده بود روی دوشم انداخته بودم . کمر بند جرمی بپولک پرم راروی آن بسته بودم و يك تفنگ کهنه شکاری که لوله اش زنگ زده بود در دستم گرفته بودم . اگر میخواستم با این تفنگ تیراندازی کنم حد اقل باید یکساعت وقت صرف میکردم . حتی فکر میکنم این تفنگ اصلا قابل تیراندازی نبود . در هر حال قراول بودم و از خانه و ساکنین آن حفاظت میکردم . یادم هست هوا بسیار سرد بود . از در صد ای تیراندازی شنیده میشد . گفتم ، پائیز ۱۹۱۷ بود . در این فکر بودم که کی ساعت نگهبانی من پایان واهد یافت . میخواستم

هر چه زود تر به رختخواب گرمی که در آن انتظارم بود پناه برم که ناگهان صدای پسائی شنیدم . قابلمه از حرکت ایز ماند . قند آبی تفنگ را محکم گرفتم و خودم را برای مقابله با هر حادثه غیر مترقبه ای آماده نمودم . فکر کردم با این تفنگ تیراندازی که نمیشود کرد اقلا از قند آبی آن برای دفاع از خودم استفاده کنم . مردی از تارتاریکی خارج شد . يك شتل نظامی روی دوشش انداخته بود و کلاهی از پوست خاکستری بر سر داشت . صورت او کمی رنگ پریده بود و مانند پوگاچف تکه ریش سیاهی داشت . مرد مسلح بود . جلو آمد و در روشنائی فانوس دیدم شتل او خونین است . او کمی مکث کرد ، سراپای مرا برانداز نمود و پرسید :

— بیخشید ، آیا در این ساختمان پزشکی زندگی نمیکنند ؟  
من بزرگمت جواب دادم .

— نه ، زخمی شده اید ؟

به شتل خونین خود نگاه کرد و با بی اعتنائی گفت :

— رفیق مرا زدند . او را به بهداری هنک منتقل کردیم . میدانید ، کساح زمستانی را گرفتیم . عمر حکومت موقت پایان یافت . لنین حکومت شو را اعلام کرد . با هیچان حرف میزد .

من پرسیدم :

— آیا برای معالجه دوست خود به پزشک احتیاج دارید ؟

ایخند زد . از این لبخند قلب من آرام گرفت .

— نه رفیق ، موضوع چیز دیگری است . من برای زخم د نیال پزشک میگردم او حامله است و امشب . . .

حرفش را خورد .

— میدانید ، راه زیاد دور نیست .

بعد سرش را تکان داد و افزود :

او هم برای زائیدن عجب شبی را انتخاب کرده است !

در این موقع در من احساسی زنده شد . احساس مسئولیت . احساس شغل . باو گفتم :

— میشود گفت آدم خوش شانس هستید . برای اینکه من د کتر قابله هستم .

ولی . . . بطوریکه می بینید حالا سرپست هستم . تا نوبت دوم نیاید من نمیتوانم بیستم راترک کنم .

او خوشحال شد و از ذوق فریاد زد :

— راستی این را میگویند شانس ! الآن همه کارها را روبراه میکنم . چه کسی باید بجای شما بیاید ؟

— همسایه ما زالوسکی !

— کدام زالوسکی ، آن کارخانه دار معروف ؟

— بله ، او صاحب کارخانه میل سازی زاد بالکانسکاست . آیا او را میشناسید ؟

مرد خندید .

— من پیش این حرامزاده کار میکنم . . . برویم رفیق د کتر ، برویم پیش

زالوسکی، من ابرابید ارخواهم کرد. بگذر این ببرزواکمی زود تر از موقع همین از تخت خواب گرم خود خارج شود.

مرا راه افتادیم هر قتییم بالا طبقه سوم پیش زالوسکی کارخانه داران من رنگ زدیم ولی کسی جواب نداد. دفعه دوم باز رنگ را فشار دادیم باز هم صدای اذی از داخل خانه شنیدیم نشد. در این موقع همراه من بدون آنکه زیاد فکرت کنند تفنگ خود را از خانه اش پائین آورد و با قنداق آن شروع به کوبیدن در کرد. بوم، بوم، بوم صدای پائسی از داخل خانه شنیدیم شد. کارخانه دار پشت در آمد و فریاد زد:

— در نظر داشته باشید که هر شب در خانه من ده نفر پهلوان می خوابد و همه آنها سراپا مساح هستند.  
همراه من خیلی آرام جواب داد:

— من صدای بهم خوردن دندانهای آنها را می شنوم.  
در این موقع من به زالوسکی گفتم:

— رومولد سیگیزموند وویچ، من هستم، دکتر روگف، خواهش میکنم باز کنید، همه چیز را برای شما توضیح خواهم داد.

صدای ابراکه تا سازمانگت و جالیاسی ها و صد لیهار از پشت در بر میداشت شنیدیم. بالاخره جفت در باز شد و هیکل کوتاه و خپله زالوسکی در میان آن ظاهر گردید. ولی همینکه همراه ما با آن شنل خونین و تفنگ دیندرنگش مثل گچ سفید شد، پاهایش لرزید و از حال رفت. او با آن زیرشلوار چسبان آبی رنگ خود روی کف سمته راهرو دراز بد را زانفتاد و مانند خرومی که به آشنی نگاه کند بماند. تمام بدن او از ترس می لرزید و زیر لب زمزمه میکرد:

— هر چه میخواهید بردارید ولی مرا نکشید. فقط جان مرا نگهید!

وقتی ما با او توضیح دادیم که برای چه آمده ایم او سخت عصبانی شد و شروع کرد به غرغر کردن. از زمین بلند شد و داد و بیداد راه انداخت که من شکایت خواهم کرد. چطور بخود اجازه میدهد مردم رانصف شب از خواب بیدار کنید. مگر این ملکست قانون ندارد. عجب وضعی است، مردم آسایش ندارند.

همراه من سر او داد زد:

— کافی است! تفنگ را بگیر و برو جلوی درکشیک بده، حرف زیادی هم موقوف!

پس از مدتی من سر بالین زانو بودم. در آن صبح پائیزی کودکی متولد شد. درست همان شبی که انقلاب سوسیالیستی اکتبر پیروز شد. فراموش کردم بگویم آن سرپا ز سرخ که مرا ببالین همسر خود برد سیرجف نام داشت. او کودک را گرفت و وقتی فهمید پسر است خندید و با خوشحالی فریاد زد:

— با افتخار ایلیچ نام او را ولاد یمیرخواهم گذاشت. ولاد یمیر سیرجف.

این حادثه مال آنشب سرد پائیزی است که انقلاب اکتبر روی داد. سالها یکی بعد از دیگری گذشت. روسیه تغییر کرد. زندگی مردم عوض شد. منم تغییر کردم. من هم عوض شدم. جندی پیش مرا بعنوان عضو هیئتی برای شرکت در جلسه دفاع از

تیز پزشک جوانی تعیین کردند. موضوع این تیز مرا دچار هیجان شدید نمود. بود پزشک جوان تیز خود را در زمینه "زایمان بدون درد" نوشته بود. این موضوع برای من، مردی که موی خود را در این راه سفید کرده است، فوق العاده جالب بود. من در تمام مدت دفاع نشسته بودم و با خودم فکر میکردم:

— آیا این اوست؟ جقد ز نام این پزشک جوان بگوش من آشناست؟

سالها از آن تاریخ میگذشت. در این مدت چه حوادثی که اتفاق نیفتاد. بود. وقتی جلسه دفاع پایان یافت و سیرجف از پشت تریبون پائین آمده در او حلقه زدند تا بوی تبریک بگویند. پس از لحظه ای من پزشک جوان را بگوشه ای کشیدم و پرسیدم:

— رفیق سیرجف! آیا من میتوانم از شما یک سوال خصوصی بکنم؟

او با گشاده رویی جواب داد:

— خواهش میکنم رفیق پرفسور!

من پرسیدم:

— آیا شما شب انقلاب اکتبر متولد شده اید؟

— کاملاً درست است. من متولد ۱۹۱۷ هستم. درست روز هفتم نوامبر متولد شده ام.

من باز پرسیدم:

— آیا پدر شما کارگر نجار نیست و در کارخانه زالوسکی کار نمیکرد. آیا او در هجو بکاخ زمستانی شرکت نداشت؟

او با هیجان پرسید:

— رفیق پرفسور آیا شما پدر مرا می شناسید؟

من سخنران خوبی نیستم ولی در آنروز یک سخنرانی کامل کردم. من تمام داستان را که حالا برای شما شرح دادم برای کسانی که در جلسه دفاع از تیز دکتر سیرجف گرد آمده بودند حکایت کردم. من با آنها گفتم:

— در آنشب سرد زمستانی این تنها انقلاب کمپرسوسیالیستی اکتبر نبود که پیروز شد، تنها ولاد یمیر سیرجف نبود که پای بجزا گذاشت، من نیز تولدی دیگر یافتم.

ترجمه: ه. رخشان

# مبارزه ضد امپریالیستی

چگونه انجام میگیرد و چگونه باید انجام گیرد

مبارزه با امپریالیسم یکی از عمده ترین شاخص های تعیین کننده خصلت مرفی هر سازمان واقعا مبارز است. سازمان مرفی دانشجوئی باید سازمانی ضد امپریالیست باشد. کفدراسیون محصلین و دانشجویان ایسرائی، سازمانی است ضد امپریالیست که در مبارزه با امپریالیسم سپهی درخور توجه داشته است. ولی اگر عناصر معین کفدراسیون رایبه بیراهه نمیکشاندند، این سازمان نمیتوانست در این مبارزه نقشی شایسته تر و سهمی ارزنده تر داشته باشد. بی پرده باید گفت، سیاستی که گروههای معین به کفدراسیون تحویل کرده اند، روز بروز این سازمان را از مبارزه واقعی با امپریالیسم دورتر میکنند، آنرا آلت دست گروههای سیاسی معین و عناصر مشکوکی میسازد که هدف اصلی شان مبارزه با امپریالیسم نیست، بلکه بهره گیری سیاسی بسود ایدئولوژی خاص، علیه کشورهای سوسیالیستی و سرانجام بسود امپریالیسم است. اگر دانشجویان و بخصوص اعضا کفدراسیون به دفع این خطر فوق العاده جدی نپردازند، این سازمان درآینده نخواهد توانست نقشی راکه بپوشد، دارد، بخوبی انجام دهد، حتی، با احتمال، خود مانعی در راه این مبارزه خواهد بود.

خطاهای عمده ای که به کفدراسیون تحمیل شده چیست؟

نخستین شرط مبارزه موفقیت آمیز، شناختن دشمن است. مبارزه با "امپریالیسم جهانی"، آن چیزی که گردانندگان کفدراسیون اعلام کرده اند، خود بخود و بپشتنهایی نه امپریالیسم را میثنا سازد و نه شیوه های نواستعماری آنرا. اعلام این مبارزه هنوز بمعنای مبارزه عملی واقعی هم نیست.

گردانندگان کفدراسیون مدتهاست برپایه ادعای صرف، با تحریف آشکار واقعیات و حتی جعل بی پروای ارقام، کشورهای سوسیالیستی اروپا را "سوسیال - امپریالیست" و سیاست آنها را "همسو با امپریالیسم جهانی" جلوه میدهند.

این موضعگیری ضد کشورهای سوسیالیستی اروپا بر تجزیه و تحلیل عینی و علمی مبتنی نیست. آنان علیرغم مدارک و اسناد و ارقام موجود و حتی علیرغم اظهار نظرهای صریح و مکرر نمایندگان خلقهای قهرمانی نظیر خلق ویتنام و کوبا، اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی اروپا را به "همکاری با امپریالیسم" و "غارت" کشورهای "جهان سوم" متهم میکنند.

این تحریف آگاهانه و ذهنگیری مشکوک برای چیست؟ برای آنست که گردانندگان کفدراسیون در برابر گروههای سیاسی معین متعهدند و این گروهها نیز به علل مختلف و از جمله پیروی از روش ضد مارکسیستی - لنینیستی و ضد شوروی گروه مائوتسه دون و برخی علل و عوامل

ذهنی خاص خود، بی اعتبار کردن اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی اروپا را هدف اصلی مبارزه خود قرار داده اند. وجود روحیات ناسیونالیستی نیز که مسائل را نه در بهترین ناگزیر پدیدها و منافع واقعی کشور، بلکه با برخوردی سطحی و از دیدگاه تنگ منافع کاذب ملی مطرح میسازد، نمیتواند در زبان بخشی این نوع ارزیابی هانا تیرت داشته باشد، بخصوص اگر ده ای آگاهانه به سودگری با این روحیات پرداخته باشند.

کشورهای سوسیالیستی را در شمار کشورهای امپریالیستی گذاردن و از این راه افکارسود هارا گمراه کردن و در میان نیروهای مبارز تفرقه انداختن، بسود کسانست که کمکهای مادی و معنوی و پشتیبانی واقعی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی اروپا را به جنبش آزاد یخش ملی و بسط مناسبات اقتصادی و سیاسی فرهنگی آنها را با کشورهای رشد یابنده بزرگترین مانع رسیدن به هدف های نامشروع خود میدانند. محافل حاکم کشورهای امپریالیستی و گروه مائوتسه دون در زمره آنانند، زیرا کمکها و پشتیبانیها و مناسبات کشورهای سوسیالیستی مانع تحقق مقاصد تجاوزکارانه و هدف های نواستعماری کشورهای امپریالیستی میگردد و همچنین در برابر هدف های شوونیستی و سیطره جویانه و دسائیس ماجراجویانه گروه مائوتسه دون سدی استوار بوجود میآورد. ولی اگر هم رهبران چینی و گروههای وابسته به آنان تا حدتی بتوانند از این گمراهی بسود خود استفاده کنند، باز در آخرین تحلیل، کشورهای امپریالیستی هستند که از آن بطور نهائی و همه جانبه بسود خود بهره واقعی میگیرند. سؤال میشود: چه چیزی برای امپریالیسم بهتر از اینکه در جنبه دشمنانش گمراهی حکومت کند، بجای اتحاد، نفاق باشد، بجای دشمن، دوست زیر ضربه قرار گیرد؟

گردانندگان کفدراسیون با ایجاد هیستری ضد کشورهای سوسیالیستی اروپا، در مرکز آنها اتحاد شوروی، مبارزه واقعی علیه امپریالیسم را دشوار میسازند و عملاً آب به آسیاب دشمن میریزند.

امپریالیست ها با وجود تمام تضادهای دورنی خود، برای مقابله با نیروهای گمراهی در تقویم، در مقیاس جهانی با هم متحد میشوند. محافل ارتجاعی نیز در شناختن متحدین درون کشور علیرغم تضادهای خود، در مقابل نیروهای اپوزیسیون گرد هم میآیند. در برابر اتحاد توأم با تضاد و تزلزل دشمن، باید اتحاد پایدار و استوار بوجود آورد. گردانندگان کفدراسیون نه فقط در این راه نمیکوشند، بلکه عملاً راه نفاق و جدائی در پیش میگیرند.

آنان، "اتحادیه بین المللی دانشجویان" - بزرگترین و مرفی ترین سازمان دانشجوئی جهان را که نمایندگان دانشجویان خلقهای قهرمان ویتنام در رهبری آن شرکت دارند، بشیوه مائوئیستها تخطئه میکنند و به "سازشکاری" متهم میسازند و مبارزه با این سازمان و ایجاد انشعاب در آنرا - کاری که در عین حال یکی از هدف های "کوسک" و دستگاههای جاسوسی امریکا نیز بود - یکی از وظایف مهم کفدراسیون قرار میدهند.

گردانندگان کفدراسیون به کنگره اتحادیه دانشجویان فلسطین نمایند میفرستند، ولی در آنجا هم - علیرغم سروصدائی که در تبلیغات خود درباره "انقلاب خلق فلسطین" برآه می اندازند - هدف اصلی شان تبلیغ مشی ضد شوروی است. وقتی هم که کنگره اتحادیه دانشجویان فلسطین به این تحریکات و تبلیغات ضد شوروی پاسخ دندان شکن میسند، "نمایندگان" دانشجویان ایران در قالب اصطلاحات مائوئیستها دانشجویان مبارز فلسطینی را هم به اتخاذ "سیاست اپوزونیستی" متهم میسازند و کنگره را ترک میکنند.

آنان کشورهای سوسیالیستی را به تبعیت از مائوئیست ها "سوسیال - امپریالیست" و دشمن خلقها مینامند ، احزاب کمونیست کشورهای پیشرفته سرمایه داری و سازمانهای "مترقی و وابسته بانهارا بشیوه مائوئیستها یا برچسب احزاب و سازمانهای "مستی" طرد میکنند ، مطابق تعایلات ذهنی مائوئیستها نقش ضد امپریالیستی کشورهای نظیر مصر و شیلی و هند و غیره را منکر میشوند و با این تبعیت کورکورانه از مائوئیسم متحدین بالقوه و بالفعل تمام خلقها و کشورهای ضد امپریالیست ، از جمله خلق های ایران را ، از آنان بازمی ستانند .

در صحنه داخلی نیز گردانندگان کفدراسیون با متهم کردن حزب توده ایران ، با چپ رویها و چپ نمائیهای خود ، عملاً به پایه های توده ای این سازمان و اتحاد نیروهای ضد امپریالیست کشور زبان جدی میرسانند .

تمام این ارزیابیهای دور از واقع یعنی که با اقدامات منفی ناگزیر نیز همراه است ، به منفرد شدن سازمان دانشجویی ایران چه در مقیاس جهانی و چه در داخل کشور منجر میشود و کفدراسیون را بدت ریخ از مواضع واقعاً ضد امپریالیستی دور میکند .

نه فقط باید امپریالیستی واقعی را شناخت و متحدین خود را تشخیص داد ، بلکه باید شیوه عمل دشمن را نیز بررسی نمود و هشیارانه با آن بمقابله پرداخت . در دوران ماکه قدرت اقتصادی و نظامی رژیم افزون سهمین جهانی سوسیالیسم گسترش دامنه جنبش های آزاد بخش ملی و بسط مبارزات پیگیر و افشاکندنده طبقه کارگر و نیروهای ضد انحصاری در کشورهای امپریالیستی ، امپریالیسم را از مقابله مسلحانه و رودر رو با خلقها و کشورهای رشد یابنده باز میدارد ، امپریالیسم پیش از پیش به شیوه های "نامرئی" تر و "ظریف" تر مبارزه متوسل میشود .

ایجاد تفرقه در میان نیروهای ضد امپریالیست ، بی اعتبار کردن کشورهای سوسیالیستی ، دامن زدن به هیستری ضد شوروی ، تبلیغ ناسیونالیسم خرد به روزی ، بخصوص در میان کشورهای متوسط و نسبتاً رفه کشورهای رشد یابنده ، اشاعه انواع تئوریهای گمراه کننده ای که همه روزه در لابراتوارهای ایدئولوژی سازی کشورهای امپریالیستی ساخته و پرداخته میشود (تئوریهای مربوط به "قلب ماهیت سوسیالیسم" ، "تغییر شکل سرمایه داری" ، "همگرایی دو سیستم" ، "بهرزوا شدن" ، "پرلتریا" ، "مستحیل شدن" طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری ، "ملل غنی" و "ملل فقیر" ، "تضاد میان "نسل جوان" و "نسل پیر" ، "رسالت انقلابی روشنفکران و دانش - جویان و غیره ) ، کمک به پخش انواع جریانات انحرافی در داخل جنبش کارگری ( سوسیال - دمکراتیسم ، روزیونیسم ، ترنسیکیسم ، انارشیزم ، مائوئیسم و غیره ) - همگی از شیوه های جدید امپریالیسم برای مبارزه با دشمنان خود ، از جمله خلقهای است که با امپریالیسم بمبارزه برخاسته اند .

گردانندگان کفدراسیون نه فقط در قبال این شیوه های امپریالیسم بمقابله نمیدانند و از خود هشاری نشان نمیدهند ، بلکه خود از حاملین بسیاری از این شیوه ها در داخل جنبش دانشجویان ایرانی هستند و به نفوذ تئوریهای غلط و نظریات انحرافی بد داخل کفدراسیون و مطبوعات آن ، فقط بشرط آنکه با چاشنی ضد شوروی و ضد توده ای همراه باشند ، بدیده اعضا و حتی تشویق مینگردند .

علاوه بر تمام آنچه گفته شد ، باید بشیوه های نفوذ و تسلط امپریالیسم در حیات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و نظامی کشور بی برد و با استفاده از تمام اشکال و شیوه های متناسب با شرایط روز علیه امپریالیسم به مبارزه مشخص

کلی باقی بجای مبارزه مشخص

پرداخت . ولی گردانندگان کفدراسیون نه فقط باین اصول بدیبهی مبارزه توجه ندارند ، بلکه در مجموعه فعالیت خود ، جز برخی کلی گوئیها و کلی نویسی ها در باره امپریالیسم ، تقریباً کار دیگری نکرده و نمیکند .

نفوذ امپریالیسم در ایران بطور مشخص از راه تسلط بر منابع نفتی و سایر منابع طبیعی کشور ، سرمایه گذاری در تمام رشته های فعالیت اقتصادی ، بدست گرفتن بازار وارداتی ایران ، کشاندن کشور به پیمان نظامی سنتو ، تحمیل قرارداد دوجانبه نظامی با امریکا بمرام ایسران ، نشاندن مستشاران گوناگون در ارتش و دستگاههای پلیسی و سایر سازمانهای دولتی ، اشاعه فرهنگ نواستعماری و غیره انجام گرفته و میگیرد . تمام اینها عرصه های مشخص مبارزه علیه امپریالیسم است که اتفاقاً کفدراسیون برای اقدامات مؤثر و مشخص علیه این مسائل نفوذ امپریالیسم امکانات وسیعی در اختیار دارد .

اکثر دانشجویان خارج از ایران در عده ترین کشورهای امپریالیستی اروپا و امریکا متمرکزند . برای کفدراسیون کافی نیست که از وجود این دانشجویان و امکانات خود فقط برای افشاجنبه های ضد دمکراتیک رژیم ایران نزد خلق های این کشورها استفاده کند ، بلکه باید دانشجویان و مردم این کشورها را به جنبه های ضد ملی این رژیم نیز آگاه سازد و نشان دهد که چگونه هیست حاکمه و انحصارهای کشورهای آنها در حیات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مانفوذ کرده اند و بهمین جهت دولتهای آنها بزرگترین حامیان و پشتیبانان این رژیم هستند . در مواردی پسندید آمدن اختلاف و تضاد میان هیست حاکمه ایران و این یا آن دولت امپریالیستی نه فقط محذوف نیست بلکه گاه ناگزیر است . نیروهای ضد امپریالیست ، از جمله در کفدراسیون ، باید این قبیل اختلافات و تضادها را نیز در نظر بگیرند و از آن بسود مبارزه ضد امپریالیستی خود حتماً استفاده کنند .

زمانیکه نمایندگان هیست حاکمه برای اخذ وام و اعتبار و جلب سرمایه های خارجی با شرایط استقلال شکن و زمینه جینی برای انعقاد قرارداد های اسارت آور باین کشورها سفر میکنند و با محافل دولتی و سرمایه داران این کشورها که نمایندگان واقعی امپریالیسم هستند ، بمذاکره و بند بست میپردازند ، کفدراسیون باید در همانجا ، در محل ، باین محافل و مردم این کشورها نشان دهد که مردم ایران این وامها و اعتبارات و سرمایه گذاریهای استقلال شکن و قرارداد های تحمیلی را تا باید نمیکند .

ولی گردانندگان کفدراسیون که علیه کشورهای سوسیالیستی عملاً وارد میدان میشوند و به اقدامات مبارزاتی توسل میجویند ، در مبارزه ضد امپریالیستی هرگز از چارچوب حرف خارج نشد مانند زمانیکه مثلاً "دوچه بانک" آلمان غربی الهام بخش دولت ایران برای انتشار او را قرضه در آلمان غربی میشود و خود ابتکار اجرای این نقشه را بعهده میگیرد ، گردانندگان کفدراسیون برای عقیم گذاردن این گام مشخص در مرکز ستاد خود - آلمان غربی - چه کاری انجام دادند ؟ چرا آنان دانشجویان ایرانی را برای مبارزه مشخص یا این اقدام مشخص دولت ایران و محافل مالی آلمان غربی بسیج نکردند ؟ چرا دانشجویان آلمان غربی را در این مبارزه بک تطبیق ندادند ؟

4 در انگلستان همه ساله میان نمایندگان هیست حاکمه ایران و نمایندگان کنسرسیوم نفت - بزرگترین عامل نفوذ امپریالیسم جهانی و بزرگترین دستگاه غارت منابع ایسران - چندین بار مذاکره بعمل میآید . گردانندگان کفدراسیون برای افشاجنبه این مذاکرات ، برای تجهیز دانشجویان ایرانی و محافل دمکراتیک و مترقی در خود انگلستان چه اقدامی بعمل آورده اند ؟ جسر کفدراسیون برای آگاه کردن افکار



عمومی مردم انگلستان از چگونگی برخورد مردم ایران باین مو<sup>۱</sup> سسه نواستعماری ، برای تحت فشار قرار دادن نمایندگان کنسرسیوم ، هیچ کاری انجام نداده و نمیدهند ؟

چرا گردانندگان کنفدراسیون که بخود اجازه میدهند حتی کنگره دانشجویان فلسطین را وسیله تحریکات و تبلیغات ضد شرووی قرار دهند ، از سازمان های دانشجویی امریکا و آلمان غربی و انگلستان و فرانسه و سایر کشورهای امپریالیستی برای برانگیختن آنان علیه امپریالیسم کشور خود و برای مبارزه بانفوذ سیاسی و اقتصادی و نظامی این کشورهای امپریالیستی در ایران استفاده نمیکنند ؟

از این جراها بسار میتوان مطرح کرد .

تجزیه و تحلیل شیوه کارگردانندگان کنفدراسیون نشان میدهد که مبارزه ضد امپریالیستی آن عملاً به دادن شعارهای کلی محدود شده و این شعارهای کلی نیز در انبوهی از تبلیغات و اقدامات ضد شرووی و ضد توده ای و در دریائی از فعالیت های تفرقه جوینانه و انشعابگرانه در جنبه ضد امپریالیسم ، مفهوم واقعی خود را از دست داده و در واقع به شعارهائی " برای خالی نبودن عریضه " ، به شعارهائی تو خالی و بی ضرر برای امپریالیسم و اقداماتی در جهت منافع آن تبدیل شده است .

م . مهربان

مهربان را باید با کارنشان داد نه با فریاد .

کسی که بدرود خود میخورد ، بدرود چیزی نمیخورد .

# با تشدید ترور پلیسی سازمان امنیت مقابله کنیم

بازداشتها ، محکومیتها ، اعدامها و سر به نیست کردنها در ماههای اخیر نه فقط ادامه یافته ، بلکه بشکل بارزی تشدید شده است . تعداد کثیری را در آستانه " جشنهای ۲۵۰۰ سالگی " ، گروهی را بعنوان " چریک شهری " و عده دیگری را بدون بیان کوچکترین دلیل بازداشت کرده اند . از این میان عده ای را در دادگاههای در بسته نظامی به حبسهای سنگین و اعدام محکوم ساخته اند ، برخی را صاف و ساده سر به نیست کرده اند و از سرنوشت بقیه خبری در دست نیست . در میان همه این گروهها ... تا آنجا که اطلاع در دست است ... نام عده ای از دانشجویان و روشنفکران نیز دیده میشود .

روشن است که هیچک از این افراد " گناهی " جز مخالفت با رژیم استبدادی ( البته هر کس بشیوه خود ) ندارند . اگر فریاد این بود سازمان امنیت تلاش نمیکرد که اینهمه اعمال غیر قانونی و غیر انسانی را تا آنجا که بتواند در پیس برده سکوت انجام دهد .

ولی این توطئه را باید با افشاء بی قانونیها و جنایات سازمان امنیت عقیم گذاشت . این تشدید ترور پلیسی سازمان امنیت را باید با تشدید مبارزه متحد بر ضد سیاست ترور و اختناق رژیم متوقف ساخت .

پیکار



برای زندانیان سیاسی

# مردم

مجله ۲۲ می ۱۳۳۲  
پس از شکست کاپران  
دولت فخری ایالتی را در تهران  
از سوی آقایان  
مردم ایران را در تهران  
تأسیس کرده اند  
کمیته مرکزی را در تهران  
تأسیس کرده اند



تاریخ روزی  
مجلسی روزی  
مجلسی روزی  
مجلسی روزی

### آنها سه تن بودند

آنها سه تن بودند  
آنها سه تن بودند  
آنها سه تن بودند  
آنها سه تن بودند

آنها سه تن بودند  
آنها سه تن بودند  
آنها سه تن بودند  
آنها سه تن بودند

عکس فوق از مقاله "مردم" ارگان مرکزی  
حزب توده ایران مورخ ۲۲ بهماه ۱۳۳۲  
که بنامیت چهلیمین روز شهادت  
بزرگ نیا و شریعت رضوی و قندچی  
انتشار یافته برداشته شده است  
سندیست و ارزش این شماره "مردم"  
و این مقاله در اینستکه عسکهای مسه  
شهید دانشجو و سندی پاداش بسه  
قاتلان آنها و شمر "آنها سه تن  
بودند" که در رثا آنها گفته شده  
همه برای نخستین بار در "مردم"  
انتشار یافته است

## گرامی باد خاطره شهیدان ۱۶ آذر!



بزرگ نیا



شریعت رضوی



قندچی

یاد کرد از بزرگ نیا و شریعت رضوی و قندچی سه دانش-  
جوی مبارزی که در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در دانشگاه تهران بضر ب  
کلوله نظامیان شهید شدند به سنت شایسته ای در جنبش ضد  
امپریالیستی و دمکراتیک مردم ایران بطور اعم و جنبش دانش -  
جویان ایرانی بطور اخص تبدیل شده است. همه نیروهای  
ضد امپریالیستی و دمکراتیک ایران چه در داخل و چه در خارج  
از جنبش دانشجویی در واقع این روز را "روز دانشجو" میدانند و  
آزماظهری از مبارزه دانشجویان ایرانی بر ضد امپریالیسم و  
ارتجاع تلقی میکنند.

ولی کسانی - آگاهانه یا ناآگاهانه - واقعیتی را نادیده  
میگیرند و باید ست فراموشی میسازند - آن اینست که :

### بزرگ نیا و قندچی عضو حزب توده ایران بودند و شریعت رضوی عضو جبهه ملی

وقتی دانشجویان دانشگاه تهران روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ را بروز  
تظاهر بر ضد دیکتاتوری تبدیل کردند، همه نیروهای ضد دیکتاتوری  
و در پیشاپیش آنها اعضا حزب توده ایران و هواداران جبهه ملی  
متحد آمدند ان مبارزه آمدند - نظامیان جلاد هم بین توده ای و  
هواداران جبهه ملی تفرقی نگذاشتند. دستهای آن سه تن که در دست  
هم فشرده شد و صورت مشت در برابر جلادان در آمد و خونهای آن  
سه تن که با گلوله های جلادان بهم آمیخت، همه و همه مؤید این  
واقعیت است که در برابر امپریالیسم و ارتجاع - صرف نظر از تفاوت  
در عقاید سیاسی و اجتماعی - میتوان و باید متحد شد، که فقط تحقق  
چنین امر است که میتواند کلید پیروزی جنبش ضد امپریالیستی و  
دمکراتیک مردم ایران را بدست دهد. چنین است آن ایالات و  
درس واقعی که میتوان و باید از واقعه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ گرفت.  
خاطره شهیدان ۱۶ آذر اگر امی یاد آید و بگوئیم که از  
شجاعت و آگاهی سیاسی، از پیکار جوشی و اتحاد آنها در مبارزه به  
خاطر پیروزی آرمان مشترک آنان، یعنی آزادی و استقلال ایران،  
الهام بگیریم.

پیکار

اینجا بزیرخاک نهان قلب ملت است {

اینجا در این مکان سه گل خون شکفته است  
فرزند خلق در دل این گورخفته است  
وان خلق بی شکست ؛  
باخون سرخ خویش ؛  
اینجا درین مزار نوشته ست یادگار !

اینجا بزیرسایه سرنیزه های سرد  
نهرس جوانه ها ،  
کز بوستان خلق ،  
باد ست دشمنان بشکسته ست ساقشان  
خوش آرمید ه اند همه در کنار هم .  
انها سه تن بدند ، سه شاخ از سه بوستان

اینجا سه تن ، سه رنج ، سه امید گمشده  
آرام خفته اند  
اینجا میان پنجه دریای پر ز موج  
در زیر آبر تار  
اند ر غر پور عد ،  
همراه باد و برق ،  
پوری ، دمی ، سه قطره شفاف و تابناک  
آرام در دل صد ف زندگی چکید  
تا آورد بیار

روز دگر سه گوهر بر بار افتخار .  
انها سه تن بدند و جو بسیار دیگران  
هشتتند پا به پهنه د نیای بیکران  
اما زمان مرگ  
آنها سه تن بدند که مردند قهرمان !  
انها سه تن بدند که مانند ند جاودان !

(نقل از روزنامه "مردم" مورخ ۲۲ دی ۱۳۴۴) ۲۳ آذر ۱۳۳۲ - امامزاده عبدالله

## آنها سه تن بودند

اینجا بزیرخاک  
آرام و بیداد  
از کارمانده است سه قلب پراز امید  
خفته ست دیدگان سه سیمای نورسید

اینجا در این مزار  
در زیرخاک سرد  
ناگفته رازهای نهان مرد و روی لب  
آهنگ عشق و زمزمه گنگ نیمه شب  
مانده ست ناتمام

اینجا در این سکوت  
در برگهای زرد ،  
که دامان همی کشند  
چون روح گمشده بسراشیب گورها  
همراه بانگ شیون خاموش باد سرد  
میا فکند طنین  
لالای مادری که گمان میکند هنوز  
رفته ست نوجوان عزیزش بخواب خوش

اینجا بخواب ناز فرورفته \* مصطفی \*  
اینجا فروط پید و دل گرم \* قندچی \*  
اینجا \* شریعت رضوی \* بسته دیدگان

# جنبش دانشجویان ایرانی

و

## جنبش بین المللی دانشجویان

بررسی مناسبات جنبش دانشجویان ایرانی و جنبش بین المللی دانشجویان و نقش و تاثير متقابل این دو یکی از وظائف مهم و دقیقی است که باید انجام گیرد تا بتوان از تجارب مثبت و منفی آن از یکسو برای رشد و تقویت جنبش دانشجویان ایرانی و تحکیم هرچه بیشتر همبستگی جنبش بین المللی دانشجویان با جنبش دانشجویان ایرانی و از سوی دیگر برای افزایش نقش و تاثير جنبش دانشجویان ایرانی در جنبش بین المللی دانشجویان استفاده کرد. "پیکار" امید و آراست که سهم خود را در این زمینه ادان کند. ولی اکنون در اینجا چنین قصدی نیست. فقط بمناسبت بیست و پنجمین سالگرد اتحادیه بین المللی دانشجویان کوشش میشود که برخی نکات در این زمینه یادآوری گردد.

### چگونگی رابطه با جنبش بین المللی دانشجویان

هما نظر که در یک کشور جنبش دانشجویی بطور عمده در سازمان یا سازمانهای دانشجویی منعکس میگردد، جنبش بین المللی دانشجویان نیز مظهر فعالیت و سیاست خود را بطور عمده در سازمان یا سازمانهای بین المللی دانشجویی می یابد. پس از جنگ دوم جهانی بار سازمان جهانی واحد ضد امپریالیستی و دکراتیک دانشجویی بنام "اتحادیه بین المللی دانشجویان (ای. یو. اس.)" برای رهبری جنبش دانشجویی در سراسر جهان بوجود آمد. در همین دوران امپریالیستها بر رهبری امپریالیستهای امریکائی جنگ سرد خود را بر ضد کشورهای کمونیسم و بر ضد اتحاد شوروی بطور اخص آغاز کردند. بزودی این جنگ سرد بداخل سازمانهای توده ای بین المللی از جمله اتحادیه بین المللی دانشجویان نیز کشانده شد. رهبری برخی از سازمانهای دانشجویی در کشورهای غربی به پیروی از این سیاست امپریالیستی نخست کوشیدند سیاست ارجحی خود را به اتحادیه بین المللی دانشجویان تحمیل کنند و چون موفق نشدند دست به انشعاب زدند و سرانجام در سال ۱۹۵۱ کنفرانس بین المللی دانشجویان "کوسک" را در برابر اتحادیه بین المللی دانشجویان بوجود آوردند. از آن موقع تا کنون رابطه با جنبش بین المللی دانشجویان (صرف نظر از ارتباطاتی که سازمانهای ملی دانشجویی باید یکدیگر دارند) و ملاک این رابطه بطور عمده چگونگی مناسبات سازمانهای ملی دانشجویی با این دو سازمان بین المللی بوده است. بدین جهت رابطه جنبش دانشجویان ایرانی با جنبش بین المللی دانشجویان نیز در این زمینه استثناء

نبود و نیست.

### نخستین رابطه جنبش دانشجویان ایرانی با جنبش بین المللی دانشجویان

جنبش دانشجویان ایرانی پس از شهریور ۱۳۲۰ بنا بر ماهیت و خصالت ضد امپریالیستی و دکراتیک خود بلافاصله و بد رستی دوستان و دشمنان خود را در جنبش بین المللی دانشجویان شناخت و از همان زمان که وسیعترین سازمان خود "سازمان دانشگاه دانشگاه تهران" (توسو) را بوجود آورد (۱۳۲۹) عضویت اتحادیه بین المللی دانشجویان را بعنوان تنها سازمان جهانی ضد امپریالیستی و دکراتیک دانشجویی پذیرفت. توسعه فعالیت "توسو" و تحکیم مناسبات "توسو" و اتحادیه بین المللی دانشجویان موجب شد که "توسو" نخست عضویت کمیته اجراییه و سپس عضویت هیئت دبیران اتحادیه بین المللی دانشجویان را انتخاب کرد. در این دوران و همچنین در دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد که جنبش دانشجویان ایران نیز مانند سایر جنبشهای دکراتیک مبین ماسکوب شد و "توسو" از فعالیت در داخل کشور بازمانده "توسو" بیان کننده خواستها و مبارزات دانشجویان ایرانی در جنبش بین المللی دانشجویان بود و اتحادیه بین المللی دانشجویان نیز با استفاده از تمام امکانات خود جنبش دانشجویان ایرانی را مورد پشتیبانی قرار میداد.

### آغاز و برخورد به دو سازمان بین المللی دانشجویی

با تشکیل کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا (۱۹۶۰) مسئله عضویت در سازمانهای بین المللی دانشجویی نیز مطرح شد و از همان آغاز دو برخورد بدو سازمان بین المللی دانشجویی آشکار گردید. اکثریت دانشجویان متشکل در کنفدراسیون اروپا در عین اینکه هوادار عضویت در اتحادیه بین المللی دانشجویان بودند برای حفظ وحدت در درون کنفدراسیون رعایت نظراقلیت در نظر داشتند عضویت "کوسک" را نیز بپذیرند. اقلیت که مشی آشکار ضد کمونیستی داشت بهمانه اینکه گویا اتحادیه بین المللی دانشجویان یک "سازمان کمونیستی" است با عضویت در آن بشدت مخالف و برعکس خواهان عضویت در "کوسک" بود. هیئت دبیران کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا درباره مسئله عضویت کنفدراسیون در سازمانهای بین المللی دانشجویی به کنگره پاریس (۱۹۶۲) چنین گزارش داده است:

"چون کنگره دوم سال گذشته (متعقد در لندن - ژانویه ۱۹۶۱) به آنها ماوریت بمطالعه و اتخاذ تصمیم در مورد پیوستن به سازمانهای بین المللی و مخصوص اتحادیه بین المللی دانشجویان داده بود. لذا بعد از مطالعات کافی ما از هر دو سازمان بین المللی تقاضای عضویت نمودیم. قرار است تقاضای ما در کنگره بین المللی "کوسک" که در ماههای آینده تشکیل میشود مطرح شود و از طرف کنفدراسیون ما یک نفر بعنوان ناظر برای این امر شرکت نماید. عین همین کار در مورد اتحادیه بین المللی دانشجویان انجام شده بود. به این ترتیب که یک نفر نماینده از طرف کنفدراسیون در کنگره اتحادیه بین المللی شرکت کرده بود. تقاضای عضویت کنفدراسیون ما با اکثریت تام تأیید گردید. اما این تصویب آنها تا موقعیکه کنگره ما تأیید نکند قطعیت ندارد و از طرف دیگر ما خواهیم بهبود اتحادیه به پیوندیم چون قصد تقویت یک اتحادیه ای را نداریم. لذا بیطرفی خود را در مناسبات بین المللی خود

حفظ خواهیم کرد . از همه اینها گذشته اتحادیه بین المللی دانشجویان غیرارزشه کشور سوسیالیست ۵۰ سازمان دانشجویی کشورهای آسیائی ، آفریقائی ، اروپائی و امریکائی لاتین را در بر دارد و بنابراین امروز رنگ سیاسی بخصوص ندارد . . . .  
 درهمین گزارش گفته میشود که یکی از نمایندگان اتحادیه فرانسه اظهار داشت :  
 " هیئت دبیران کنفدراسیون از طرف کنفدراسیون نمایندگی ای بی اتحادیه بین - المللی دانشجویان در پراگ فرستاده اند و با آنها ساخته اند و میخواهند ما را به آنها وابسته کنند . . . . و ما میخواستیم آنها را جدا از آنها انتقاد کنیم ."

پیوستن کنفدراسیون به "کوسک"

پس از آنکه اکثریت کنگره پاریس ( ۲۹ نفر از ۴۸ نفر ) بعلت اختلافاتی که پیش آمد کنگره را به علامت اعتراض ترک کرد ، اقلیت "کنگره را ادامه داد" و بد لخواه به "اکثریت" تبدیل نمود و نماینده "کوسک" راهم که "حاضر" بود به جلسه "کنگره" دعوت کرد . بعدا هیئت دبیران منتخب این اقلیت بدون مراجعه به افکار عمومی - آنطور که در مورد عضویت در اتحادیه بین المللی دانشجویان بعمل آمد - تقاضای عضویت "کوسک" را کرد و در همان حال تقاضای عضویت در اتحادیه بین المللی دانشجویان را مسکوت گذاشت .

در کنگره لوزان ( ۱۹۶۳ ) گروهی از نمایندگان با تکیه به تصمیمات کنفدراسیون اروپا پیشنهاد کرد ند که یا کنفدراسیون از "کوسک" خارج شود یا عضویت اتحادیه بین المللی دانشجویان را بپذیرد . گردانندگان آنزمان کنفدراسیون پیشنهاد خروج از "کوسک" را رد کرد ند و چون در برابر خواست نمایندگان برای عدم عضویت در اتحادیه بین المللی دانشجویان نمیتوانستند دلیل قانع کننده ای ارائه دهند پیشنهاد را بطور کلی بپذیرفتند ولی سه مانع تراشیدند - هیئت دبیران ما مرهبت یافت که ۱) اساسنامه اتحادیه بین المللی دانشجویان را مطالعه کند و اگر آنرا با اساسنامه و مشی

- کنفدراسیون مخالف نبیند و
  - ۲) آن سازمان اعلام دارد که نماینده دیگری از طرف دانشجویان ایرانی وجود ندارد و
  - ۳) این عضویت هیچک از واحدهای عضو کنفدراسیون را بخطر نیندازد .
- به این سازمان پیوستند .  
 با این بهانه ها حد اقل یکسال دیگر نیز مسئله عضویت در اتحادیه بین المللی دانشجویان بتعمیق افتاد .

رسوائی "کوسک" و خروج کنفدراسیون از "کوسک"

ولی در جهان ماکه هر فرد و هر سازمانی در فعالیت اجتماعی خود هر روز در معرض آزمایش قرار میگردد و ادعاها با صحت واقعیت سنجیده میشود نمیتوان برای مدت زیادی ماهیت واقعی خود را پنهانند . دو سازمان بین المللی دانشجویی نیز در بوته آزمایشهای متعدد قرار گرفتند . در حالیکه اتحادیه بین المللی دانشجویان با مبارزه پیگیر و قاطع امپریالیستی و دگرگونی خود از این آزمایشها سر بلند بیرون آمد و بهمین جهت روز بروز برجستگی و اعتبار آن افزوده شد و سال بسال بر تعداد اعضا آن اضافه گردید ، "کوسک" با آنکه عواطف پانته ، اینجا و آنجا ، دست به تظاهرات و اقداماتی میزد ، ولی چون نمیتوانست از سیاست اصلی خود یعنی مبارزه ضد کمونیستی ، که حمایت غیرمستقیم و مستقیم امپریالیستی را ملزم میساخت ، صرف نظر کند مورد انتقاد آن عده از اعضا

خود که نفی در مبارزه ضد کمونیستی داشتند نیز قرار گرفت ، بطوریکه سرانجام دچار بحران شد پس داخلی شد . با افتضا اینکه "سپا" مستقیما سیاست ضد کمونیستی "کوسک" را رهبری و از نظر مالی تا همین میگرد که کوس رسوائی "کوسک" زده شد ، بطوریکه اصولا موجودیت خود را حتی بعنوان یک سازمان بین المللی زرد از دست داد .

توجه عضویت کنفدراسیون در "کوسک"

در چنین شرایطی هواداران عضویت کنفدراسیون در "کوسک" و مخالفان عضویت در اتحادیه بین المللی دانشجویان در وضع نامساعد و در واقع در بن بست قرار گرفتند . بویژه آنکه متحدین چه روی آنها در سیاست ضد توده ای و ضد شوروی نیز - بد لائل خاص خود - با عضویت در "کوسک" مخالف و با عضویت در اتحادیه بین المللی دانشجویان موافق بودند . صحبت بر سر آن بود که از یکطرف میبایست عضویت کنفدراسیون در "کوسک" لاقبل تا زمان رسوائی آشکار این سازمان آلت دست امپریالیسم توجه شود و از طرف دیگر راهی برای خروج از این بن بست و ادامه محتوی سیاست ضد کمونیستی سابق با اشکال جدید جستجو گردد .

ادعاهای این گروه برای توجه عضویت کنفدراسیون در "کوسک" بطور خلاصه چنین بود :

- کنفدراسیون هنگام عضویت در "کوسک" هنوز تجربه کافی نداشته و بهمین جهت با ماهی "کوسک" آشنائی کامل نداشته است .
- کنفدراسیون در جستجوی پشتیبانی بین المللی ناچار با عضویت "کوسک" درآمد است .
- نمایندگان کنفدراسیون بمنظور مبارزه بر ضد رهبری ارتجاعی وارد "کوسک" شده اند .
- کنفدراسیون مایل با عضویت در اتحادیه بین المللی دانشجویان بوده ولی "توسو" مانع اینکار شده است .

ولی زمانیکه این گروه با عضویت کنفدراسیون اروپا در اتحادیه بین المللی دانشجویان فقط به دلیل که گویا این سازمان "کمونیستی" است مخالفت میکند ، وقتی که عضویت کنفدراسیون اروپا را که بتصویب اتحادیه بین المللی دانشجویان هم رسیده بود مسکوت میگردد ، هنگامیکه نه فقط مبارزه با رهبری ارتجاعی "کوسک" مطرح نبوده ، بلکه حتی بنا به اعتراف نشریه دایره تشکیلات کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان غربی ( دسامبر ۱۹۶۸ ) در کنگره لوزان :

"کوسک از طریق نماینده خود و تا حد کنگره بعنوان سازمانی معرفی میشود که نه تنها با صمیمیت از مبارزه دانشجویان ایرانی حمایت کرده و با همه امکانات به آن یاری میکند بلکه "مبارزه بارزیم های دیکتاتوری ، با کاپیتالیستها ، با استعمار و استعمارنویان ، با تبعیض نژادی و بی عدالتیهای اجتماعی" در سرلوحه کار آن قرار میگیرد در حالیکه ترکیب رهبری ، فعالیت و خط مشی کوسک خلاف این نظر را نشان میدهد"

و بالاخره این واقعیت که هم در زمان تقاضای عضویت کنفدراسیون اروپا در اتحادیه بین المللی دانشجویان و هم هنگام تقاضای عضویت کنفدراسیون جهانی در این اتحادیه ، "توسو" از این تقاضاها پشتیبانی کرده و برای برقراری پیوند بین جنبش دانشجویان ایرانی و سازمانهای دانشجویان ایرانی با جنبش بین المللی دانشجویان و اتحادیه بین المللی دانشجویان کوشیده است - آیا با وجود تمام این واقعات تلاهی برای توجه عضویت در "کوسک" بیبوه نیست ؟ آیا این تلاشها تخریب آشکار واقعیات نیست ؟

حقیقت اینست که این گروه با سیاست ضد کمونیستی خود - که در آن زمان آشکارا از موضع راست بود - بطور طبیعی و منطقی در کنار "کوسک" و در مقابل اتحادیه بین المللی دانشجویان قرار میگرفت و اینکار را هم آگاهانه انجام میداد.

راه خروج از این بنست و ادامه محتوی سیاست ضد کمونیستی با اشکال جدید نیز بیرکت چپ روهای ضد توده ای و ضد شوروی پیدا شدند. بدین ترتیب بود که این گروه به خروج از "کوسک" موافقت با عضویت در اتحادیه بین المللی دانشجویان تن در داد. ماهیت این تاکتیک جدید روشن بود: اگر کنفدراسیون به عضویت اتحادیه بین المللی دانشجویان پذیرفته نمیشد آنوقت بهانه برای تعقیب سیاست ضد توده ای و ضد شوروی و مخالفت با اتحادیه بین المللی دانشجویان باقی میماند. و اگر کنفدراسیون به عضویت اتحادیه بین المللی دانشجویان پذیرفته میشد آنوقت سیاست ضد کمونیستی از "چپ" در داخل اتحادیه بین المللی دانشجویان ادامه مییافت.

عضویت کنفدراسیون در اتحادیه بین المللی دانشجویان

عضویت کنفدراسیون در اتحادیه بین المللی دانشجویان بکلمه "توسو" در کنگره نهم اتحادیه بین المللی دانشجویان (۱۹۶۷) عملی شد. ولی اتحاد نامقدسی که بین چپ روها و چپ نماها زیر شعار ضد توده ای و ضد شوروی برقرار شده بود بجای آنکه از فرصت عضویت در تنها سازمان جهانی ضد امپریالیستی و دمکراتیک دانشجویی برای شرکت خلاق و موثر در فعالیتهای این سازمان و جنب کمک و پشتیبانی آن از خواستها و مبارزات دانشجویان ایرانی استفاده کند هدف دیگری را در برابر خود قرار داد: تبلیغ سیاست ضد کمونیستی بطور عام و ضد شوروی بطور خاص، برقراری پیوند با همسازمانی که بنحوی از آنها بتوان باین منظور از وی استفاده کرد، تحریک و تخریب و نفاق افکنی در داخل اتحادیه، لطمه زدن به حیثیت و اعتبار اتحادیه بین المللی دانشجویان با استفاده از هر فرصت و هر بهانه و سرانجام انشعاب.

هیئت نمایندگی کنفدراسیون در کنگره نهم اتحادیه بین المللی دانشجویان از همان آغاز فعالیت برای نیل به این هدفها پرداخت. ولی وقتی در قطعنامه هیئت نمایندگی کنفدراسیون ما در مورد مربوط به "محکوم کردن کشورهای سوسیالیستی و اتحاد شوروی فقط راضی موافق نماینده سازمان فرانسه" که در آن زمان رهبری آن از آنارشیستها و تروتسکیستها و مائوئیستها تشکیل شده بود - بدست آورد، هیئت نمایندگی کنفدراسیون تمام قطعنامه را پس گرفت و بدین ترتیب برای نخستین بار در تاریخ کنگره های اتحادیه بین المللی دانشجویان قطعنامه ای در باره ایران صادر نشد. ایمن نخستین ضمیمی بود که مشی نادرست و زیان بخش چپ روها و چپ نماها در صحنه بین المللی پر جنبش دانشجویان ایرانی وارد ساخت. ولی این جریان در مس هم به گردانندگان کنفدراسیون داد و آن اینکه آنها متوجه شدند که نه فقط مسلط کردن سیاست ضد شوروی در اتحادیه بین المللی دانشجویان ممکن نیست، بلکه ایجاد یک اقلیت همگرا پیوسته همگرای اعمال این سیاست امکان ناپذیرست به این دلیل ساده که دانشجویان ضد امپریالیست، دمکرات و مترقی در سراسر جهان هر روز - و نه در حرف بلکه در عمل - می بینند که اتحاد شوروی بزرگترین و مطمئنترین تکیه گاه آنهاست. می بینند که سیاست ضد شوروی در عمل چیزی جز همکاری با امپریالیسم نیست و بهمین جهت پیروان چنین سیاستی را تحت هر عنوان و به هر بهانه ای که انجام گیرد طرد میکنند.

بزبان انقلاب بیکران کاذب گرداننده کنفدراسیون:

"اگر کنگره هفتم کنفدراسیون هنوز معتقد بود میتوان با همکاری سازمانهای مترقی عضو

اتحادیه در برابر بوجود آوردن تحریک واقعی در اتحادیه به کوشید و هیئت دبیران برامامو نموده که در راه بوجود آوردن شرایط کافی دمکراسی و مبارزه بابرورکراسی فعالیت همه جانبه انجام دهد" (۱)

در کنگره نهم نتیجه میگردد که:

"امکان سوق دادن "آی" "یو" "اس" بسوی مواضع ضد امپریالیستی اگر صفر نباشد بسیار ضعیف است" (۲)

ولی گردانندگان کنفدراسیون بجای اینکه از این درس برای تصحیح سیاست نادرست و زیان بخش خود استفاده کنند به اجرای نقشه های دیگر خود یعنی تحریک و تخریب و نفاق افکنی و سرانجام انشعاب پرداختند. بزبان گردانندگان کنفدراسیون:

"کنگره نهم در عین حالیکه معتقد است عضویت کنفدراسیون در اتحادیه بین المللی هیچگونه نفعی برای جنبش دانشجویی چه در سطح ملی و چه در سطح جهانی در بر ندارد مع الوصف به عضویت خود در این اتحادیه تحت این عنوان که: مبارزه ماعلیه برورکراسی و خط مشی سازشکارانه "آی" "یو" "اس"، بوجود آوردن اتحادیه نو و متعددی از سازمانهای دانشجویی ضد امپریالیستی مبارز و متعهد است، ادامه داد" (۳)

گردانندگان کنفدراسیون این تصمیم کنگره نهم را هم برای منظور خود کافی ندانستند و در کنگره دهم کنفدراسیون متذکر شدند که:

"تنها ذکر این مسئله که هنوز آلترناتیوی در مقابل "آی" "یو" "اس" وجود ندارد کافی بنظر نمی رسد زیرا ادامه عضویت ما و سایر سازمانهای مترقی در "آی" "یو" "اس" هیچگونه کمکی به ایجاد یک سازمان مترقی دانشجویی که ضرورت آن هر روز بیشتر محسوس است نمیکند و با توجه به اینکه اگر ما موفق شویم همراه با گروهی از سازمانهای مترقی ضد امپریالیستی از اتحادیه بین المللی خارج شویم نه تنها ضرورت تشکیل یک سازمان نوینی را از نظر عینی تشدید کردیم بلکه لطمه بزرگی نیز به اتحادیه بین المللی زدیم" (۴)

بنظر میرسد که ذکر نقل قول دیگری (که باندازه کافی در اسناد کنفدراسیون هست) برای اثبات اینکه هدف گردانندگان کنفدراسیون - اتحاد نامقدس چپ روها و چپ نماها - در اتحادیه بین المللی دانشجویان چه بود و چیست لزومی ندارد. اینکه برای نیل به این هدف چه ناسزاهای چه توهین های چه تحریکاتی هم علیه اتحادیه بین المللی دانشجویان انجام گرفت، شایسته ذکر و پاسخ گوئی نیست. برای رد اتهامات هم فقط کافیست گفته شود که اتحادیه بین المللی دانشجویان اکنون سازمانهای دانشجویی بیش از ۸۰ کشور را با بیش از ۷ میلیون دانشجویی که اکثریت آنها را سازمانهای دانشجویی سه قاره تشکیل میدهند در خود متشکل ساخته و این فقط زمانی ممکنست که اتحادیه بین المللی دانشجویان از جانب دانشجویان و سازمانهای دانشجویی بعنوان تنها و بزرگترین سازمان بین المللی ضد امپریالیستی دمکراتیک و مترقی دانشجویی شناخته شود.

آنجا که راست و "چپ" متحدند

اکنون دیگر برهنگان روشن است که محافل امپریالیستی در آغاز تشکیل اتحادیه بین المللی

(۱) و (۲) و (۳) و (۴) - مصوبات و گزارش دهمین کنگره کنفدراسیون

دانشجویان - که هنوز اتحاد به واحد بود - میکوشیدند بوسیله اعمال خود در داخل اتحاد به سیاست ضد کمونیستی و ضد شوروی خود راه اتحاد به تحمیل کنند - و چون موفق نشدند دست به انشعاب زدند و "کوسک" را در برابر اتحاد به بین المللی دانشجویان بوجود آوردند و وظیفه "کوسک" عبارت بود از تشدید تفرقه در جنبش بین المللی دانشجویان ، ایجاد تفرقه و انشعاب در اتحاد به بین المللی دانشجویان ، لطمه زدن به حیثیت و اعتبار اتحاد به بین المللی دانشجویان و تبلیغ و تحریک پنهان و آشکار سیاست ضد کمونیستی و ضد شوروی . آیا آنها که عین همین هدف و وظیفه را در برابر خود قرار داده اند ، هیچ اندیشیده اند که در جای پای چه کسانی گام گذارده اند ؟ آیا جمله پردازی انقلابی و مبارزه برای نیل بهمین هدف از "چپ" در عمل هیچ تفاوتی با تلاش راستها دارد ؟ آیا اگر بفرض این نقشه ها تحقق پذیرد ، در تحلیل نهائی فقط راستهای ضد کمونیست که با هر جنبش واقعی ضد امپریالیستی و دمکراتیک مخالفند و با آن مبارزه میکنند استفاده نخواهند برد ؟

در دفاع از همبستگی جنبش دانشجویان ایرانی با جنبش بین المللی دانشجویان

در اینکه چپ روها و چپ نماهای مسلط در کنفدراسیون با موضع نادرست خود در برابر اتحاد به بین المللی دانشجویان لطافت سنگین به حیثیت و اعتبار جنبش دانشجویان ایرانی وارد کرده و با طرد کسک و پشتیبانی اتحاد به بین المللی دانشجویان و همه سازمانهای دانشجویی ضد امپریالیستی ، دمکراتیک و مترقی در جهان زبانهای فراوان به جنبش دانشجویان ایران زده اند ، دیگر تردیدی نیست . ولی در اینهم تردیدی نیست که آنها در نیل به هدفهای خود با شکست فاحش روبرو شده اند .

برای جبران آن لطافت و زبانهها سخن ما با آنها که "متعهد" شده اند ، نیست . سخن ما با دانشجویانی است که ماهیت و خصلت ضد امپریالیستی و دمکراتیک اتحاد به بین المللی دانشجویان را میشناسند و برای عضویت کنفدراسیون در این تنها سازمان مترقی بین المللی دانشجویی مبارزه کرده اند . سخن ما با دانشجویانی است که به اهمیت و لزوم پیوند دوستانه و صادقانه کنفدراسیون با اتحاد به بین المللی دانشجویان ، بد رستی و ثمر بخشی دفاع از اتحاد به بین المللی دانشجویان و استفاده از کسک و پشتیبانی آن در مبارزات دانشجویان ایرانی واقفند . بر آنهاست که سیاست ضد اتحاد به بین المللی دانشجویان گردانندگان کنفدراسیون خاصه دهند و مقام شایسته جنبش دانشجویان ایرانی را در جنبش بین المللی دانشجویان بوی باز گردانند .

م . روشندل

هفدهم نوامبر

روز بین المللی دانشجویان

و هفته دوستی و همبستگی با ویتنام

پس از اشغال چکوسلواکی توسط فاشیستهای آلمانی جنبش مقاومت خلقهای چک - اسلواکی بر ضد اشغالگران فاشیست شکل گرفت . دانشجویان میهن پرست چکوسلواکی نیز به این جنبش پیوستند .

در نوامبر ۱۹۳۹ تظاهراتی در پراگ صورت گرفت که با گلوله باران فاشیستها روبرو شد و عده ای از دانشجویان کشته شدند . در ۱۷ نوامبر ۱۹۳۹ فاشیستها تمام مدارس عالی و دانشگاهها و موسسات آموزشی را بستند و هزاران نفر از دانشجویان راه اردوگاههای اسیران در "زاکسن هاوزن" ( Sachsenhausen bei Oranienburg ) فرستادند .

پس از جنگ دوم جهانی و پیروزی بزرگ فاشیسم در کنفرانس شوروی که در سال ۱۹۴۵ با حضور نمایندگان دانشجویان ۲۶ کشور در لندن تشکیل گردید ، تصمیم گرفته شد که جنبشهای دانشجویی نیز مانند سایر جنبشهای مترقی ضد امپریالیست و دمکراتیک نیروهای خود را برای حفظ صلح ، جلوگیری از احیای فاشیسم ، مبارزه بر ضد استعمار ، کسب استقلال ملی ، بسط دمکراسی ، ارتقاء فرهنگ و دفاع از حقوق و منافع دانشجویان در مقیاس جهانی بسیج کنند و متشکل سازند . همین کنفرانس بود که "اتحاد به بین المللی دانشجویان" را پایه گذاری کرد که بعداً در اوت ۱۹۴۶ در پراگ ، در کنفرانس موسساتی با شرکت نمایندگان ۳۶ کشور ، تشکیل اتحادیه بین المللی دانشجویان رسمیت یافت .

در کنفرانس شوروی لندن روز ۱۷ نوامبر بیاد دانشجویان قهرمان چکوسلواکی بنام "روز بین المللی دانشجویان" اعلام شد که هر ساله برگزار میگردد . و اینک چندین سال است که روز ۱۷ نوامبر بنا به تصمیم "اتحادیه بین المللی دانشجویان" به "هفته دوستی و همبستگی با ویتنام" تغییر نام یافته است .



در آستانه سال نو میلادی با زهم بهاران ویتنام شمالی توسط اشغالگران امریکایی تجدید شد و آماج این بمبها مانند همیشه بطور عمدۀ مردم غیرنظامی و مناطق غیرنظامی بود. از جمله در این بهاران با زهم بیمارستانی ویران شد.

دعوت "پیکار" برای کمک به ساختن بیمارستان "نگوین وان تر واک" با استقبال پر شور و بیسابقه دانشجویان روبرو شد. تاکنون مبالغ قابل ملاحظه‌ای بحساب بانکی داده شده پرداخت شده است. فعالیت دانشجویان ضد امریالیست و مترقی ایرانی در کمک به ویتنام قهرمان بدون تردید شایسته هرگونه تقدیر است. ولی جنابات اشغالگران امریکائی علیه مردم قهرمان ویتنام ادامه دارد. با زهم بیمارستانی ویران شده است و تا اشغالگران امریکا بدریا ریخته نشده اند، خطر ویرانی بیمارستانهای جدید، مدارس جدید، منازل مسکونی جدید وجود دارد.

**دانشجویان! فعالیت خود را برای کمک به ویتنام قهرمان تشدید کنید!**

پیکار

برخی نکات درباره

## حزب طبقه کارگر و جنبش دانشجویی

بررسی مقام و نقش جنبش دانشجویی در جنبش عمومی ضد امریالیستی و مکرراتیک مردم و مناسبات بین حزب طبقه کارگر و جنبش دانشجویی یکی از وظائف اصلی "پیکار" است.  
اینک مقاله‌ای را که در این زمینه از جانب یکی از رفقای دانشجوی رسیده درج میکنیم و امیدواریم که همه علاقمندان به جنبش دانشجویان ایرانی در این بحث فعالانه شرکت کنند.

پیکار

حزب توده ایران - حزب طبقه کارگر ایران است. طبقه کارگر طبق جهان یعنی مارکسیسم-لنینیسم، تنها طبقه‌ای است که قادر است در اتحاد با سایر طبقات و قشرهای زحمتکش آزاد بخواند با اعمال رهبری خود جنبشهای آزاد بیخشی ملی را به پیروزی قطعی و نهایی برساند و در نهای جامعه سوسیالیستی راترسیم کند. این نظر حزب توده ایران است و اصول علمی مارکسیسم-لنینیسم پشتوانه آن.

ما بهیچوجه از خواننده انتظار نداریم که این عقیده ما را بدون چون و چرا بپذیرد. زیرا همانطور که بارها گفته ایم، تأمین رهبری طبقه کارگر خود تابع شرایط عینی و ذهنی است و نمیتوان از اباصد هر حکم به جنبش دیکته کرد. منظور از بازگرددن این واقعیت بدینی مارکسیسم-لنینیسم اینست که خوانندگان جوانی که هنوز با مارکسیسم-لنینیسم و تاریخ مبارزات حزب توده ایران آشنائی کامل ندارند یا نظریات حزب ما آشنا شوند تا بتوانند از لابلای شاخ و برگهای تراوان به ریشه پاره‌ای اختلافات داخل جنبش دانشجویی پی ببرند.

جنبش دانشجویی ایران، جزئی از جنبش ضد امریالیستی و مکرراتیک مردم است. بدلیل قانونمند پهای عینی، جنبش دانشجویی ایران نمیتواند در رأس جنبش عمومی مردم قرار گیرد و در هیچ حالت و شرایطی قادر بر رهبری این جنبش نیست.



حزب توده ایران بعنوان پیشاهنگ طبقه کارگر و حزبی که باتکیه به اصول علمی مارکسیسم-لنینیسم معتقد است که پیروزی در مبارزه بدون اتحاد طبقه کارگر با دهقانان، روشنفکران و روشنفکران ز

وآزاد بخواه و سایر قشرهای ضد امپریالیستی، امکان پذیر نیست، برای جنبش دانشجویی اهمیت فوق العاده قائل است و اتحاد طبقه کارگر با روشنفکران و دانشجویان را یکی از شرایط مهم پیروزی جنبش میدانند. تصادفی نیست که حزب ما در پیدایش و شکل گرفتن جنبش دانشجویی ایران نقش قاطع داشته است و بهمین دلیل مسائلی که در جنبش دانشجویی میگذرد برایش علی السویه نیست.

حال این مسائل را از دیدگاه پیروزی و دشمنان طبقه کارگر و مخالفین پیشرفت و تکامل اجتماع بررسی کنیم.

پیروزی برای حفظ منافع طبقاتی خود، رهبری طبقه کارگر را قبول ندارد و از طرفی پرلتراریا و حزب پیشاهنگ آنرا بیرحمانه سرکوب میکند و از سوی دیگر میکوشد با سفسطه شبیه فلسفی و شبه علمی جنبش کارگری را بی اعتبار سازد.

ایدئولوژی های پیروزی، گاه مارکسیسم - لنینیسم را فاقد هرگونه پایه های واقعی و علمی قلمداد میکنند و گاه با بخیان کشیدن شعارهایی مانند "جامعه رفاه عمومی" میخواهند به توده ها بقبولانند که گویا جوامع سرمایه داری "مدین" فاقد طبقات و یا لاقط عاری از تضاد طبقاتی اند. ولی تلاش پیروزی بهمین جا ختم نمیشود. پیروزی که دشمن سرسخت پیشرفت اجتماع بسوی آزاد توده ها و سوسیالیسم است و با طبقه کارگر تضاد آشتی ناپذیر دارد، گاهی هم نقاب دلسوزی جنبش دانشجویی را بچهره میزند و به ریا میکوشد برای رهبری طبقه کارگر جاننشین بسازد.

ادعای رهبری مبارزات دمکراتیک و حتی سوسیالیستی توسط دانشجویان روشنفکران، چیزی نیست جز کوشش مذبحخانه پیروزی و مداحان نقاب دار و بی نقاب او برای خلسع سلاح طبقه کارگر.

پیروزی بعلت خصلت طبقاتی خود دشمن درجه یک جنبشهای دمکراتیک و ضد امپریالیستی است و آنها را بیرحمانه سرکوب میکند. جنبش های دانشجویی را بسخره میکشد و لجن مال میکند، ولی ابانند که جنبه های منفی این جنبش را نقد پس کند و توسط عوامل آگاه و ناآگاه خود انزاسوی ضدیت با طبقه کارگر و جنبش کمونیستی بکشاند. گاه برای آن اشک تصادف میریزد و برای نفاق افکندن در جنبه متحد نیروهای آزاد بخواه و ضد امپریالیستی، ستاد رهبری جنبش توسط دانشجویان روشنفکران را بخیان میکشد. پیروزی و نیروهای ارتجاعی بخوسی

میدانند که این ادعا فاقد هرگونه پایه علمی است، پشتوانه ندارد و در نتیجه زبان ریشه کسن کنند. برایش بیارنخواهد آورد.

پیروزی از نقش رهبری طبقه کارگر چون جن از بسم الله میترسد و در مقابل با اتحاد همه نیروهای زحمتکش، دمکراتیک و ضد امپریالیست - در زیر پرچم پرافتخار پرلتراریا - از هیچ اقدامی، چه زور و ستم آشکار و چه خدعه گری و خیمه شب بازی، ابانندارد.

این دو برخورد به جنبش دانشجویی (برخورد طبقه کارگر و پیروزی) را بخاطر سوسیالیسم و سپس بسراغ چپ روها و قهرمانان ما را انقلابی بروم انقلابی نماها در کدام جبهه قرار دارند؟ چه میگویند؟ چه میکنند؟

اگر رد پای آنها را دنبال کنیم خواهیم دید که فقط در حرف انقلابی اند ولی عملاً در جبهه دشمن قرار گرفته اند. چرا؟

زیرا طرح شعار رهبری مبارزات دمکراتیک، ضد امپریالیستی و حتی سوسیالیستی توسط دانشجویان و سازمان صنفی آنها - که گاه رسمی و زمانی غیر رسمی بیان میشود - گذشته از اینکه فاقد هرگونه پایه های علمی و اجتماعی است، جز کوشش بخاطر مخالفت و ضدیت با نقش رهبری طبقه کارگر نیست و این خود موضع پیروزی و ارتجاع است. زیرا نفی رهبری طبقه کارگر از جانب هرکس و تحت هر عنوانی که صورت گیرد خواست پیروزی و ارتجاع است. ضدیت مستقیم یا غیر مستقیم با رهبری طبقه کارگر برخلاف نظر مدعیان آن امری تازه و نو هم نیست. سگ بسد ل ضرابخانه کهنه پیروزی است با صیقل نو.

آیا حزب توده ایران، بعنوان پیشاهنگ طبقه کارگر، در مقابل این حمله بیکی از ستون های دژ محکم پرلتراریا چه روشی میبایست انتخاب میکرد؟ میبایست برای دلخوشی این یا آن فرد، این یا آن گروه، سکوت میکرد یا بدفاع و تعرض میپرداخت؟

در رابطه منطقی با واقعیات بالا حزب طبقه کارگر وظیفه دارد که تعرض پیروزی و ارتجاع طبقه کارگر و جهان بینی او یعنی مارکسیسم - لنینیسم را، در هر لباسی که بپوشد بیاید دفع کند. در غیر این صورت در انجام یکی از وظایف عمده خود قصور کرده است.

مخالفت با نظریات انحرافی برای حزب ما، بویژه از این نظر اهمیت حیاتی دارد که از یکطرف مدعیان آن برای خود اصالت مارکسیستی و کمونیستی قائل اند و از طرف دیگر برخی از دانشجویان با حسن نیت از روی ناآگاهی به دام این تبلیغات می افتند و به "نقش رهبری" روشنفکران و دانشجویان در جنبش باور میکنند.

حزب ما با صداقت کامل معتقد است که کشف راسخون سازمان صنفی و توده ای دانشجویان

ایران است و باید همه نیروهای دمکراتیک و ضد امپریالیستی دانشجویی را در بر بگیرد. بهمین دلیل حزب مابا هراقدام و شعاری که بوحثت عمل دانشجویان لطمه بزند مخالفت اصولی و جدی دارد. اگر ما در اینجا نظریات حزب خود را بیان میکنیم بهیچوجه معتقد نیستیم که کتفدراسیون باید چیزی از حزب خود را بران شود و اصول مارکسیسم - لنینیسم را بپذیرد، بلکه در مقابل با شبه مارکسیسم - لنینیسم خود را موظف میدانیم از جهان بینی علمی مارکسیسم - لنینیسم دفاع کنیم.

س. داد

# آنجلا

## مبارزه تو

### مبارزه ماست



آنجلا دیویس در دادگاه

غن بسیار آموختن، از اندک شروع کردن است.

کافی نیست بدانیم، باید بکار بندیم  
کافی نیست بخوائیم، باید انجام دهیم.

از سرزمین های دور، هزاران نامه با سطر زیبا، با خطوط کودکانه، باد ستهای لسرزان يك سال خورد، با انگشتان تازه کار يك كودك، با امضا "کارگر" نهستند، پروفسور، کشیش، سیاست مدار و شاعر به امریکا میرسند. متن نامه ها گوناگون اما مضمون آنها یکی است: آزادی برای آنجلا دیویس پروفسور فلسفه دانشگاه کالیفرنیا، کمونیست جوان امریکائی، طرفدار برابری و آزادی سیاه پوستان، مخالف جنگ ویتنام!

دوین سالی است که آنجلا زندگی جوان و پر جوش خود را در سکوت سرد زندان میگذراند.

روز ۳۰ اکتبر سال ۱۹۷۰ بود که در شهر نیویورک بازداشت شد. اداره آگاهی و ضد جاسوسی آمریکا (FBI) از مدت‌ها پیش در تعقیب او بود. هنگامی که آنجلا نخستین فعالیت دانشگاهی خود را بعنوان پروفسور فلسفه آغاز نمود، FBI اطلاع یافت که در میان کادر آموزشی دانشگاه کالیفرنیا يك کمونیست وجود دارد، چیزی که برای مرکز جهانی ضد کمونیسم قابل تحمل نبود. از رئیس دانشگاه اخراج او خواستار شد. رئیس دانشگاه که بهانه ای برای اخراج آنجلا نداشت از وی خواست تا طی اطلاعیه رسمی تعلق خود را به حزب کمونیست آمریکا انکار کند. آنجلا که در جنبش کمونیستی، مبین معنوی، سیاسی و عاطفی خویش را باز یافته بود در پاسخ گفت: "من از تعلق خود به حزب کمونیست مفتخرم".

علیرغم دفاع مجدداً کادر آموزشی دانشگاه و در راس آنان رئیس دانشکده فلسفه، آنجلا از کار برکنار شد. طوفان اعتراض در سراسر آمریکا پیاپی با خاست تا آنجا که موضوع به دادگاه ارجاع شد و دادگاه به لغو تصمیم دانشگاه راضی داد. آنجلا به دانشگاه بازگشت. در نخستین کنفرانس او پس از بازگشت، که تحت عنوان "ادبیات سیاهان" برگزار شد، بیش از دو هزار دانشجوی استاد شرکت کردند. ما "موران" FBI و افراد مسلح پلیس مخفی در میان شرکت کنندگان بودند. ما "موران" FBI در تمام کنفرانسهای او شرکت مینمودند و گفته‌های او را مخفیانه بر روی نوار ضبط میکردند، اما آنجلا خون سرد و متین به دشمن بهانه نمیداد.

با این وجود در پایان سال تحصیلی علیرغم مخالفت رئیس دانشکده و هیئت استادان دانشگاه، اجازه دیدن آنجلا تعدید نشد و به بهانه ایراد سخنرانیهای تحریک آمیز در خارج از دانشگاه، او را برای ادامه فعالیت دانشگاهی "هایست" تشخیص ندادند. اخراج آنجلا از دانشگاه هنوز نژاد پرستان آمریکائی را راضی نمیکرد. آنها از آنجلا به مثابه يك انقلابی پیکار جو بیم داشتند و با اینجهت در جستجوی بهانه ای برای بازداشت و نابودی او بودند. سرانجام بهانه لازم بدست آمد. آنجلا متهم شد که سازمان دهند و اصلی نقشه ای بوده است که "جان جکسون" برادر هفت ساله "جرج جکسون" برای آزادی برادرش و چند زندانی دیگر از زندان سولداد (Soledad) بمرحله اجرا گذارد و در حین آن بقتل رسید.

اما حقیقت امر آن نیست که FBI وانمود میکند. آنجلا که از مدت‌ها پیش بوسیله نامه و تلفن تهدید میشد برای دفاع از خود سلاحی تهیه کرده بود و هنگام خرید سلاح نام و آدرس خود را هم - آنطور که در آمریکا برای خرید سلاح از راه قانونی معمول است - بفرشند داد. همین سلاح بدین اطلاع وی و هنگامی که او در کالیفرنیا نبود مورد استفاده "جان" قرار گرفت که یکی از محافظین "آنجلا" بود. آنجلا در یکی از نامه‌هایش مینویسد:

"دولت کالیفرنیا به سبب پیوند من با حزب کمونیست ابتدا ابرکناری مرا از کسار خواستار شد و اکنون خواستار جان من است. نه از آنچه است که من یک "مجرم خطرناک" هستم - آنطور که آنها مدعی اند - بلکه از آنچه است که در قاموس آنان هر انقلابی از آغاز یک "مجرم" است. محافل ارجعایی آمریکا مرا بزندان انداخته اند چون من يك انقلابی کمونیست هستم، چون همراه با میلیونها مردم ستعش سراسر جهان در نهضت انقلابی عظیمی متشکل شده‌ام که هدفش صحو تمام موانعی است که بر سر راه آزادی ما قرار دارد."

آنجلا در متروپول امریالیسم علیه امریالیسم که منشأ "سجده‌گفتی"، تبعیض نژادی و مذهبی، فساد، بی‌عدالتی و دشمنی با فرهنگ و فضیلت واقعی است قیام کرده و از اینجهت

ارجاع آمریکا تمام نیروی خود را برای نابودی او بکار انداخته است.

آنجلا نخستین بار در سن ۱۲ سالگی با سیاست تبعیض نژادی آشنا شد. گروههای مختلط دانش آموزان سیاه پوست و سفید پوست که با همکاری آنجلا سازمان داده شده بود بدست نژاد پرستان منحل گردید و این اقدام "جرا"های بسیاری را برای او مطرح نمود. در آن هنگام پدر و مادر آنجلا که هردو معلم بودند در ایالت یکم آلاباما زندگی میکردند. این ایالت بعداً نام "تپه دینامیت" گرفت، زیرا طرفداران سیاست تبعیض نژادی در خانه‌های مبارزان جنبش آزادی دینامیت کار میگذاشتند. در سال ۱۹۶۳ بر اثر انفجار بمب در کلیسای سیاه پستان چهار دختر سیاه پوست بهنگام دعا بقتل رسیدند که هر چهار از دوستان نزدیک آنجلا بودند. این حادثه در تکامل بعدی افکار آنجلا اثر عمیق باقی گذارد.

آنجلا پس از پایان سال دهم دبیرستان، بپرکت نمرات عالی، صرفه جویی پدر و مادر و وساطت معلمان مترقی مدرسه اش به "آیروین"های اسکول "در شهر نیویورک پذیرفته شد. در این مدرسه او به ویژه به زبان و ادبیات فرانسه علاقه پیدا کرد و دیپلم متوسطه را با درجه عالی گرفت. سپس برای تکمیل زبان فرانسه در دانشگاه "سوربن" پاریس به تحصیل پرداخت و در همانجا بود که بیش از پیش با مسائل فلسفی آشنا شد. پس از آن برای ادامه تحصیل در رشته فلسفه به شهر فرانکفورت در آلمان غربی آمد و در دانشگاه "یوهان ولفگانگ گوته" نامنویسی نمود. آنجلا برای آنکه بتواند فلسفه کانت، هگل و مهمتر از همه آثار مارکس و انگلس را در متن اصلی مطالعه کند به فرانکفورت زبان آلمانی پرداخت. آنجلا در سال ۱۹۶۷ به آمریکا بازگشت تا مستقیماً در مبارزات مردم شرکت جوید. وی در عین حال مشغول گذراندن دوره دکتری خود شد. در همین زمان آنجلا به صفوف حزب کمونیست پیوست.

هنگامیکه آنجلا در شهر نیویورک بازداشت شد او را به زندان زنان بردند. در این زندان پیوند عمیق همبستگی میان او و زنان زندانی بوجود آمد. وقتی او را بزندان انفرادی انتقال دادند آنجلا اعتصاب غذا کرد و تمام زنان زندانی همراه با او اعتصاب نمودند. ما "موران" برای خوردن کردن روحیه آنجلا به او لباس زندان پوشانیدند، بطور مداوم او را از ریزه در می پاشیدند، هر نیم ساعت یکبار سلول او را کنترل میکردند و هر سه ساعت یکبار از او بازجویی میدیدند. غذای زندان کثیف و نامطبوع بود، بارها در فنجان قهوه اش سوسک و در غذایش دم موش دیده شد. آنجلا بیش از دو ماه در این زندان بود. سرانجام تصمیم گرفتند او را به زندان سن رافائل در کالیفرنیا مرکز فعالیت نژاد پرستان منتقل کنند. برای انتقال آنجلا ۹ سازمان پلیس و ارتش آمریکا با هم همکاری کردند. دولت از تظاهرات همبستگی مردم بیم داشت و بدین سبب راهسپاراستند و او را شبانه با عجله به فرودگاه رساندند. پس از ده ساعت پرواز، هواپیما در پایگاه هوایی "هامیلتون" بر زمین نشست. در تمام این مدت مراقبین نگاه از او برنگرفتند؛ نگاههایی بیگانه، سمج، پرسوزن و نفرت انگیز. بیش از دو ماه بود که همه جا این نگاهها او را آزار داده بودند. اما دو چشم يك دوست، يك رفیق، دو چشمی که دیگر نمی بینند، دو چشمی که در زندان بینایی خود را از دست داده اند، چشمان "هنری وینستن" صد رجب کمونیست آمریکا از ملاقات با آنجلا ممنوع شدند و ما "موران" زندان به او که روز انتقال آنجلا از نیویورک به کالیفرنیا، به زندان آمده بود،

اجازه ملاقات ندادند.

جلوی زندان سن رافائل جمعیت موج میزد، مردم در انتظار رسیدن ماشین حامل "آنجلا" بودند، پلیس به مردم حمله میبرد و برای ماشین زندان راه میگشود. خبرنگاران عکاس دست خالی بازگشتند زیرا نتوانستند از مشهورترین زندانی امریکا عکس بگیرند. به روزنامه نگاران که وعده مصاحبه داده شده بود، هیچ چیز قابل انتشار داده نشد.

زندان سن رافائل به "مدرن ترین" زندان امریکا معروف است. در این زندان "مدرن" "مدرنترین" شیوه های خرد کردن روحیه زندانیان بکار میرود. در اینجا زندانیان رانک میزنند و نه در زندایشان حشرات و دم موش دیده میشود. استاد از کتابخانه زندان ظاهرا برای همه زندانیان آزاد است. اما وقتی آنجلا خواست از کتابخانه استفاده کند به او گفته شد:

"بفرمائید خانم دیویس، ما با کمال میل برای کمک به شما حاضریم، اما چون کتابخانه در طبقه زیرین زندان قرار دارد ما مجبور به گماردن نگهبانان ویژه هستیم که ۱۰۰۰ دلار هزینه بر میدارد. امیدوارم ما را از پرداخت این مخارج هزینت معاف کنید."

هنگامی که پزشک زندان بعلمت بیماری آنجلا دستور غذای مخصوص داد، به او جواب داد:

"در نهایت میل، ولی حیف که ما آشپز برای طبع غذای مخصوص نداریم."

وقتی آنجلا تقاضای هواخوری نمود، "ماموران زندان به او گفتند:

"البته خانم دیویس این حق شماست اما ما سفینه برای هواخوری، شما باید از بخش زندانیان مرد عبور کنید و ما مجبور خواهیم بود برای هر بار هواخوری شما، زندانیان مرد را به محل دیگری منتقل کنیم. تصدیق میکنید که اینکار برای ما غیر ممکن است. این تدابیر همه برای حفظ امنیت شماست خانم دیویس."

در زندان سن رافائل در هفته فقط نسیاعت اجازه هواخوری به آنجلا داده میشد، و بقیه هر ۱۲۷ ساعت هفته را باید در سلول تنها، بدون نور و بدون هوا بسر برد.

اما آنجلا جوان، مبارز، میهن پرست و مردم دوست در برابر تمام مصائب زندان استوار ماند و میگفت:

"هرگز هیچ دشواری مانع از آن نخواهد بود که من با تمام نیروی خود برای آزادی مردم کشورم مبارزه کنم. حتی اگر هم اکنون مرا از زندان آزاد کنند، خود را آزاد احساس نخواهم کرد. آزادی من هنگامی تحقق خواهد یافت که ما سیاه پوستان دوش بدوش عناصر آگاه سفید پوست تحول جامعه خود را تحقق بخشیم و جامعه ای بوجود آوریم که منعکس کننده نیازمندیها و آرزوهای ما باشد. من تا آزادی سیاه پوستان آزاد نخواهم بود."

آنجلا در زندان سن رافائل ۲۷ ساله شد. جشن تولد او در سراسر جهان برگزار کردند. نامه های شاد باش فراوان از هر گوشه جهان با او رسید که همه یکصد امیگفتند:

"آنجلا مبارزه تو، مبارزه ماست"، شجاع باش آنجلا! ما برای آزادی تو مبارزه میکنیم!"

و آنجلا در پاسخ مینوشت:

"من تنها نیستم، هزاران مبارز در کنار من زندانی اند. آزادی برای تمام زندانیان سیاسی، آزادی برای امریکا!"

در جلسه محاکمه او فقط ۳۰ نفر اجازه حضور یافتند. صد ها نفر مردمی که از شهرهای دور و پراکنده شرکت در محاکمه آمد، بودند پشت در دادگاه ماندند. آنجلا لاغر و رنگ پریده ولی بالیان برخند و در جلسه حضور یافت. مانند همیشه محکم و قوی بود. "هنری وینستن" که برای ملاقات آنجلا به سن رافائل آمده بود، پس از ملاقات با او گفت: "آنجلا تا پایان قوی خواهد ماند."

در زندان سن رافائل آنجلا وجود بیماری چشم داشت اما کار میکرد: خود را برای دفاع آسمان مینمود، به نامه های رسیده پاسخ میداد و مجموعه سخنرانیهایش را در دانشکده فلسفه که همکارانش دانشگاهی اش مقدمه جالبی بر آن نوشته اند برای چاپ آماده میکرد.

اکنون آنجلا یک سلول زیرزمینی بدون روزنه و منفذ در "پالواتو" زندانی است. سلامتی و حیات او در خطر جدی است. حزب کمونیست امریکا مردم مترقی و آزادی دوست امریکا و سراسر جهان مبارزه خود را برای آزادی آنجلا تشدید کرده اند.

سیاست داخلی امریکا مانند سیاست خارجی اش روز بروز ارتجاعی تر و متجاوزتر میشود. مخالفان جنگ ویتنام، مخالفان سیاست تبعیض نژادی، بیست میابون نفر سیاه پوست و همه امریکائی هائی که با سیاست جنگ و تجاوز، ستم طبقاتی و نژادی مخالفند مورد هجوم شد. پد ارتجاع امریکا هستند. آنجلا بدرستی میگوید:

"هنوز چه راه دراز و دشواری در پیش است تا بتوان امریکارا به میهن حقیقی مردمش تبدیل نمود."

م. آذرین

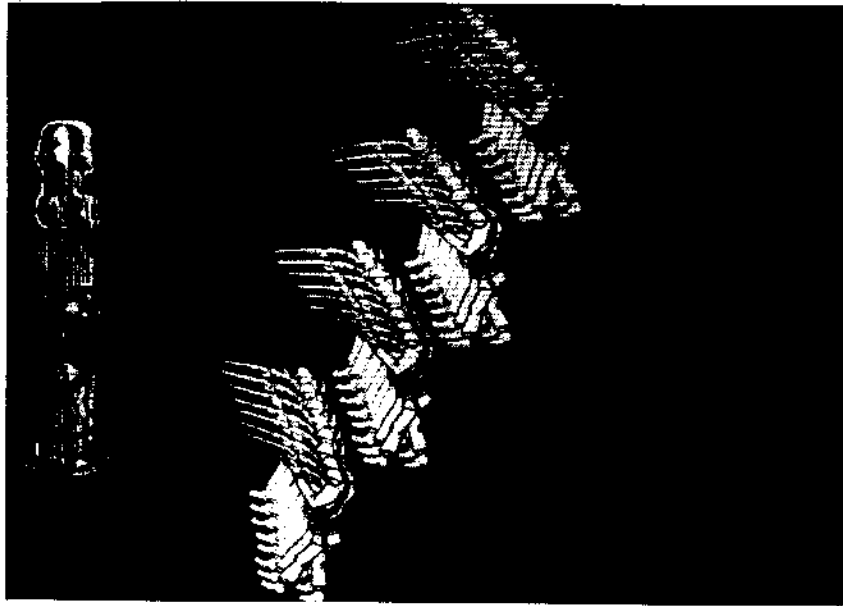
شجاع رنج میکند بی آنکه شکوه کند، ناتوان شکوه میکند بی آنکه رنج بکشد.

راز ارواح بزرگ سرسختی است.

وتفرقه افکنانه خود را ایفا کردند .

برای دانشجویان آگاه و مترقی و حتی برای آن دانشجویانی که هنوز در گمراهی بسر میبردند ، فعالیت افشاگرانه در جشنهای ۲۵۰۰ سالگی تجربه جدیدی بود تا دوست را از دشمن و انقلابی واقعی را از انقلابی نماباز شناسند .

پیکار



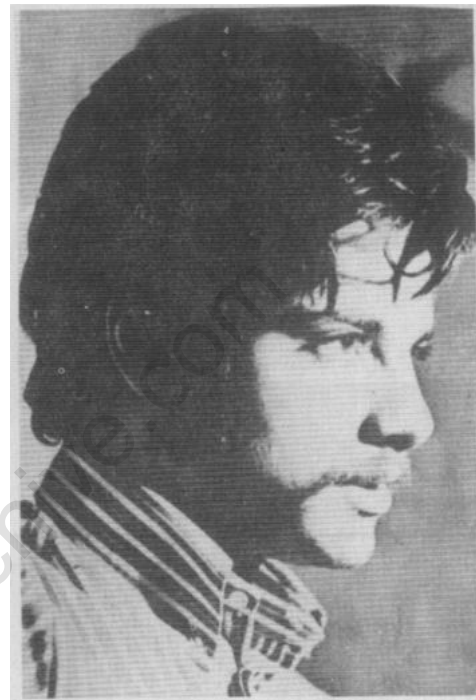
بمناسبت " ۲۵۰۰ سالگی شاهنشاهی ایران " طرح فوق توسط دانشجویان دانشگاه تهران تهیه شده و از طرف کنگد راسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور تکثیر گردیده است .

## فعالیت افشاگرانه در مورد جشنهای ۲۵۰۰ سالگی و تجارب آن

در جریان جشنهای ۲۵۰۰ سالگی کنگد راسیون و سازمانهای دانشجویی وابسته به آن فعالیت افشاگرانه وسیعی کردند . انتشار اعلامیه ها و پلاکاتها ، تشکیل جلسات و میتینگها ، برگزاری کنفرانسهای مطبوعاتی و شبهای ایرانی ، ترتیب تئاترها و نمایشگاههای عکس نمونه و انعکاسی از این فعالیت است . این فعالیتی بود بسیار مثبت که تجارب آنرا بشرح زیر میتوان خلاصه کرد :

- ۱) منظره ای که رژیم میخواست بوسیله جشنهای ۲۵۰۰ سالگی در برابر افکار عمومی خارج از کشور ایجاد کند بهم خورد . رژیم نه فقط به هدف خود ، که ایجاد حیثیت و اعتبار برای " شاهنشاهی ایران " بود ، نرسید بلکه برعکس به این " حیثیت و اعتبار " لطمه شدیدی خورد .
- ۲) افکار عمومی خارج از کشور با واقعیت ایران نه از زبان دستگاه تبلیغاتی رژیم ، بلکه آنطور که این واقعیت هست ، آشنائی بیشتری پیدا کرد .
- ۳) در جلسات و میتینگها تعداد قابل توجهی از دانشجویان خارجی و عناصر دحکرات و مترقی خارجی همراه با دانشجویان ایرانی و سایر ایرانیان شرکت کردند و حتی در برخی از فعالیتها همکاری مؤثر داشتند .
- ۴) دانشجویان ایرانی برغم عقاید گوناگون و گاه متضاد سیاسی واجتماعی در این زمینه تا حدود زیاد و حتی کم سابقه ای وحدت عمل داشتند و ایمن خود علت اصلی نتایج مثبت این فعالیت بود .

ولی متاسفانه این فعالیتها و تجارب مثبت از پدیده منفی نیز برکنار نماند ، همان پدیده ای که مانند خوره در هر فعالیت و عمل مثبت تخریب میکند و از اشرا ت مثبت میکاهد . چپ روها و چپ نماها باز هم در اینجا و آنجا به تحریکات ضد شوروی دست زدند و هر جا هم که خود جرات نکردند بمیدان بیابند " دوستان خارجی " خود را به میدان فرستادند . آنها با این تحریکات خود در اینجا هم نقش خرابکارانه



لرین (Lerrya) که نام اصلیش "دیتردهم" (Dieter Dehm) و هگل واقعی اشدانشجوی علوم تربیتی در دانشگاه فرانکفورت است، در عین حال خواننده معروف ترانه های اعتراضی در آلمان غربی است. او در جلسه "مکاره کتاب سال ۷۱" (Buchmesse 71) ترانه زیرین را - که وی آنرا "ترانه نزدیک بینان" نامید - خواند. در این جلسه خوانندگان سرشناسی حضور داشتند. ترانه مورد توجه شنوندگان قرار گرفت. در این ترانه "دیتردهم" از قهرمان ملی ایران روزبه و از حزبش، حزب توده ایران، یاد می کند

اینگ ترجمه ترانه "دیتردهم"  
 بفرسی :  
 از: ا. ک

## ترانه نزدیک بینان

هزاران سال است که خلقی تارو پود قالی را گره میزند  
 مانند همیشه با کوشایی و شکمبایی  
 و این بافت گرانها از خون اوست و سرشکش  
 و بد بنشان روح بافنده در تار و پود قالی باقی است  
 و این بافندگان گاه کمتر از مسگان کار فرمایان خویش هم کردند  
 ولی قالی دست بافت آنان بسی دیرتر از بافندگان خود باقی بود.

د رپرامون تخت جمشید پد رانی هستند که از کار محرومند  
 و د ر سرزمین ایران، زنان و کودکان هستند

و د ر سرزمین ایران ، چند فرسنگی د روتر  
 میل نفت بسوی امریکاجاری است تا سهام را با لانگه دارد  
 و جاسوسان امریکا بحفاظت ما مأمورند.

بهترین افسران د ر د رون خاک خفته اند  
 آنان که د شمنان را د ر بالا و د وستان را د ریابین نیک می شناختند  
 و چهره روزبه را قالی بافان نقش فرسها کرد ، اند  
 زیرا کسانی چون روزبه هزار سال می زیند .  
 نام او را د ر نجوای می شنوید که از کلبه های تراود .

و برد یوار کارخانه نوشته شده ( مگر آنکه آنرا بارنگ بپوشانند )  
 تا اید نام روزبه به نجوا و نفت جانب امریکاجاری نیست  
 تا اید قالی بافته از سرشک پایمال شاه نیست  
 د ر نظرنزد یک بین ها د ر این سرزمین کارخانه های رویند  
 ولی آنچه که د ر این کارخانه ها روی مید هد کار بست جلوگیری ناپذیر  
 آنگاه د ر گرد تخت جمشید گروهی انبوه پد پد میشود که می خواهد قالی های  
 سرخ قام باشند :  
 کسانی که د ر قلب بزرگ آنان روزبه و حزبش جای دارند .

دعوت "پیکار" برای بحث درباره مشی انحرافی مسلط در کنفد راسیون و راه برون رفت از بن بست که چپ روها و چپ نماها بوجود آورده اند مورد استقبال وسیع دانشجویان و همه علاقمندان به جنبش دانشجویی قرار گرفته است. "پیکار" بتدریج این اظهار نظرهارا منتشر خواهد کرد. مقاله زیر یکی از آنهاست

## پیکار

چپ روها و چپ نماهای رنگارنگ اوراقی منتشر میکنند که هر خواننده بی اطلاع از ایران را دچار سردرگمی بسمابقه ای میکند. بعنوان نمونه فشرده پاره ای از نظریاتشان را ذکر میکنیم:

- فرهنگ ملی ماد ستاورد پادشاهان و طبقات حاکمه میباشد.

- اکنون شعله انقلاب در ایران زبانه میکشد، طبقه حاکمه در بحران میباشد فقط کافیت که چند فدائی از جان گذشته طلسم را بشکنند تا سیلاب انقلاب سرازیر گردد.

- دشمنان مردم ایران فقط طبقات حاکمه نیستند بلکه همه آنهایی هستند که تحت عنوان "ارزیابی واقع بینانه از رقم کنونی" به پشتیبانی از طبقات حاکمه برخاسته اند یعنی "حزب توده ایران".

- پشتیبانی از قانون اساسی و دستاورد های انقلاب مشروطیت در شرایط کنونی بی معنی است.

- در صحنه جهانی فقط امپریالیستها نیستند که با مردم ایران دشمنی میورزند، بلکه همه آنهاست. هستند که با طبقه حاکمه ایران معاهدات و قراردادهای مختلف بسته اند یعنی اردوگاه سوسیالیسم، بجز چین.

- کو با از فرهنگ لغات انقلابی تدریجا خارج میشود و انقلاب فلسطین جای آنرا بر میگیرد.

حال بیائیم و نظری به مندرجات انتشارات کنفد راسیون ببندیم. در اینیه شعارهسای ضد امپریالیستی و ضد رژیم آن همه مقولات بالا بروشنی دیده میشود منتهی با آب و رنگ دیگری. در جلسه ای از اتحادیه دانشجویان که یکی از دبیران کنفد راسیون اعلامیه ای را میخواند دانش-

جویی به اعتراض میگوید: "بهنر بود که در زیر این اعلامیه بجای کنفد راسیون بگذارد گروه چینی؟" واقعا هم نظریه این دانشجویان میتوان به مجموعه نشریات کنفد راسیون تعمیم داد که در آن تزه های چپ روان و چپ نمایان آشکارا تبلیغ میشود.

نشریات کنفد راسیون بزبانهای خارجی هم ملغمه ای است از افکار چپ روها و چپ نماها و توشه ایست برای کلیه مطبوعات ضد کمونیست و چپ نمای کشورهای سرمایه داری غرب. همکاری مستقیم چپ روها و چپ نماها با سازمانهای ضد کمونیست و مطرود بین المللی موجب شده است که اعتبار کنفد راسیون در نزد نیروهای واقعی ضد امپریالیستی و مترقی در کشورهای سرمایه داری غرب تقلیل یابد. اکنون کنفد راسیون دستاویزی شده است برای ارتباط چپ روان و چپ نمایان ایرانی با محافل مختلف ضد کمونیستی جهان سرمایه داری. محض نمونه فرانسه را یاد آور میشویم: عناصر مطرود و مخرب دسته های مختلف سیاسی ضد کمونیستی فرانسوی که معجونی از ماشو-

ئیست ها، آنارشئیستها و تروتسکیستها و هدف اصلی آنها خرابکاری در وحدت نیروهای دمکراتیک چپ فرانسوی است چندی پیش جلسه مشترکی با اتحادیه دانشجویان ایرانی در پاریس درباره حوادث اخیر ایران تشکیل دادند. در این جلسه بد و نامایند دانشجویان ایرانی شرحی در باره ترور واختناق در ایران بیان داشت و سپس سخنرانان که همه شان فرانسوی و از گروههای مختلف چپ پرو و چپ نما بودند کوشش میکردند که از حوادث ایران استفاده نمایند و تزه و نظریات باطل گروههای خود را بشنوند. بقبولانند. ظاهرا جلسه به اسم دفاع از زندانیان سیاسی تشکیل شده بود ولی در حقیقت میدانی برای سخن سرانی عوامفریبان و نفاق افکنان و تبلیغ تزه های چپ روها و چپ نماهای فرانسوی بوجود آمده بود.

مادراین مقاله قصد نداریم که در بطلان همه شعارهای چپ روها و چپ نماها وارد بحث کردیم. در اینجا فقط در باره شعار قانون اساسی و دستاورد های مشروطیت قدری تأمل میکنیم: فعالیت کنفد راسیون باید بر پایه یک سازمان توده ای دمکراتیک و ضد استعماری قرار گیرد و در چهار چوب قانونیت باشد. در انتخاب شعارهای ضد استعماری باید بر روی غامضترین شعارهای جبهه ضد استعماری تکیه کند. هر نوع گرایش چپ یا راست موجب میگردد که پایه های توده ای کنفد راسیون ضعیف و از پشتیبانی نیروهای دمکراتیک محروم گردد. بهمین جهت شعار نفی قانون اساسی و دستاورد های مشروطیت چاهی خطرناک بیش نیست.

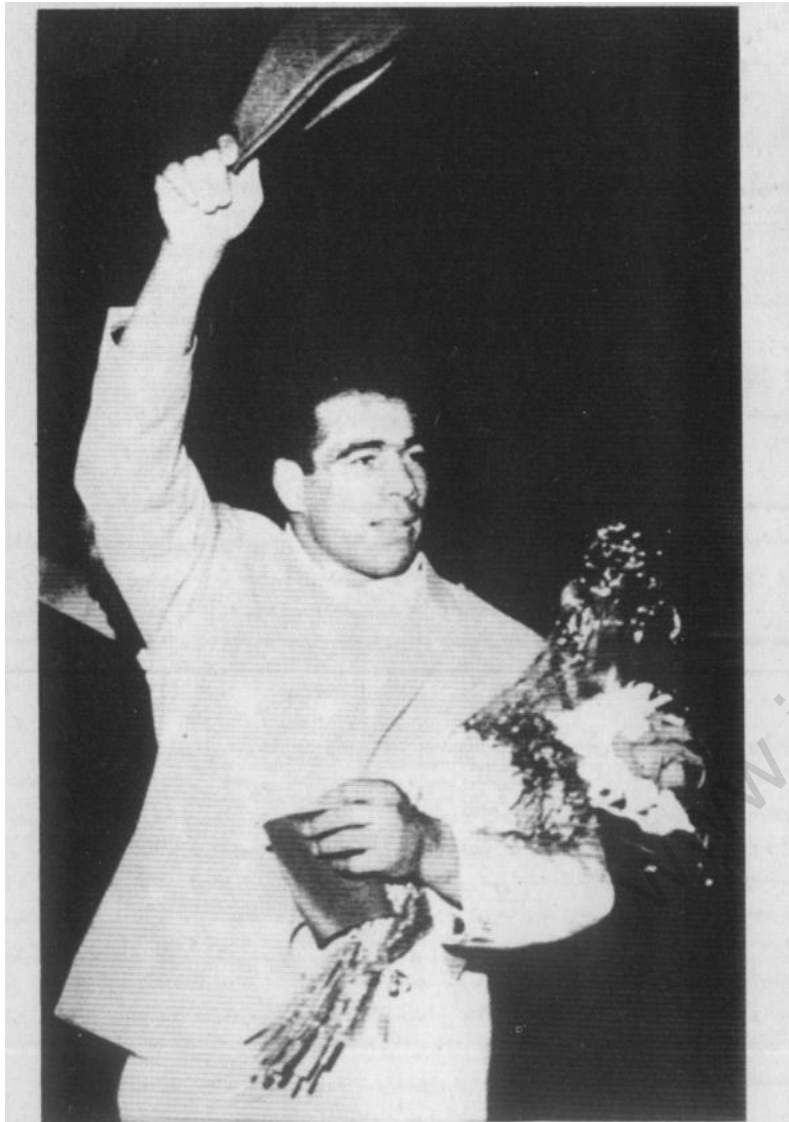
ما میگوئیم که اگر کنفد راسیون بموضع قانونی تکیه کند و ارتباط خود را با همه دانشجویان ضد امپریالیست و دمکرات توسعه دهد و در راه تفرقه اندازان قدم نگذارد نتیجتا از پشتیبانی همه نیروهای ضد استعماری دمکراتیک ایران برخوردار خواهد گردید. در چنین شرایطی رژیم استبدادی کنونی در کار توطئه گری خود علیه کنفد راسیون نه فقط در برابر عکس العمل کنفد راسیون، بلکه در

برابری عمل همه جانبه کلیه نیروهای ضد استعماری و دمکراتیک ایران قرار خواهد گرفت . در چنین آرایش قوای تغییراتی در تناسب قوا بسود کفند راسیون بوجود خواهد آمد و چه بسا که رژیم کنونی از ترس مرگ به تب حاضر گردد .

اکنون گرایش عمده در کفند راسیون بسوی چپ روها و چپ نماهاست . ولی این بدان معنی نیست که گرایش راست در داخل کفند راسیون وجود ندارد . چپ روها و چپ نماها گامی فریاد میزنند که چرا فقط از آنها حرف زده میشود و در باره راست روها حرفی نیست . اما آنها غافل از آنند که آنچه آنها بوجود آوردند معجونی است از راست و چپ که اگرچه نیروهای عمده آن چپ روها و چپ نماها هستند ولی زمانیکه این گروه ماجراجویشان به شکست انجامید آنوقت راست روهای که در کمین نشسته اند دم می‌جهنند و عشوہ گری میکنند . آیا سرنوشت بد فرجام نیکخواه ها و فولاد پها گویان نیست ؟

بایماری چپ روی باید درد و مقطع مبارزه کرد ؛ یکی در عمق و دیگری در سطح . باید عمیقاً به نظریات نفاق افکنانه چپ روها و چپ نماها پی برد و مضار کنونی و آینده کارشان توجه اساسی کرد . این بیماری در زمینه های مختلفی بروز میکند و سر می‌گشاید و باید در همان زمینه معین آنسرا آشکار ساخت و نشان داد که چگونه با ماهیت و خصلت کفند راسیون مابینت دارد . مسائلی که در قالب کفند راسیون نمی‌گنجد باید بیرون برده شود . مسائل قابل طرحی که بکلی نادرست مطرح میگردد باید به مسیر اصلی اش سوق داده شود و سرانجام به همه دانشجویان ناآگاه کمک شود که برای همیشه خود را از زیر نفوذ زبان بخش چپ روان و چپ نمایان آزاد کنند .

احمد



پهلوانی و در خدمت خلق نه در خدمت مال و مقام



## جام تختی

غلامرضا تختی محبوب ترین ورزشکار ایران، قهرمان ورزشی که جهان پهلوان نام گرفته بود در ۱۶ دیماه ۱۳۴۶ در سن ۳۷ سالگی درگذشت. مرگ او نه فقط ورزشکاران و علاقمندان به ورزش را متاثر ساخت، بلکه همه مردم میهن پرست و زحمتکش را در اندوهی عمیق فرو برد.

نظائر این اندوه چنان بود که اطلاعات هم نوشت:

"عظمت مراسم هفته شادروان تختی و اندوه مردم تاکنون هرگز سابقه نداشته و تجلیلی که از قهرمان ملی گردید خارج از حد معمول و انتظار بود."

مردم درگذشت تختی را هم ساده تلقی نکردند تا جائیکه "کیهان ورزشی" هم نوشت:

"صورت و چهره خنده روی او درحالی که دستش را بعنوان قدردانی بلند کرده بود و یک کبی بالا تراز تابوت دیده میشد... مثل اینکه میخواست چیزی بگوید... شاید هم داشت قاتلین خود را معسرتی میکرد."

علت تردید در مرگ او، اندوه عمیق مردم و تجلیل بیسابقه از یک ورزشکار چه بود؟ مسلماً فقط این نبود که او قهرمان ورزش و پانسان خوبی بود. بلکه بویژه این واقعیت بود که این قهرمان ورزش و انسان خوب هوادار جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک مردم ایران بود، در عقاید سیاسی خود استوار مانده بود و برشم تهدیدها و تطمیع هاتسلیم رژیم نشده بود. مرگ تختی ضایعه ای بود، ولی سرمشق او و سپاس مردم نیز درسی بود، هم برای مبارزان هم برای زورگویان!

دانشجویان ایرانی در خارج از کشور نیز همدردی و همبستگی خود را با مردم ایران در ضایعه مرگ تختی بهترین وجهی نشان دادند. بویژه فدراسیون دانشجویان ایرانی دراتریش برای بزرگداشت نام تختی ابتکار جالبی کرد. بدینمعنی که هر سال در آغاز پائیز مسابقات ورزشی بین دانشجویان ایرانی دراتریش انجام میگردد و جام پیروزی برندگان "جام تختی" نام دارد. خصیصه جالب توجه و آموزنده این مسابقات ورزشی اینست که روح تفاهم و دوستی و صمیمیت کامل در بین شرکت کنندگان حکمفرماست، درحالیکه روشن است که دانشجویان شرکت کننده دارای عقاید گوناگون و گاه متضاد سیاسی و اجتماعی هستند. این واقعیت بار دیگر نشان میدهد که در امر مشترک - اگر با صداقت باشد - با وجود عقاید گوناگون سیاسی و اجتماعی نه فقط میتوان متحد شد و متحد عمل کرد، بلکه میتوان مناسبات دوستانه برقرار ساخت و این مناسبات دوستانه را تحکیم کرد و حتی آنان برای ایجاد وحدت عمل در مسائل دیگر استفاده نمودیم. ما ابتکار ایجاد "جام تختی" را به فدراسیون دانشجویان ایرانی دراتریش تسهیل میکنیم. موفقیت روزافزون دانشجویان ورزشکار را آرزو مندیم و امید داریم آن روح تفاهم و دوستی و صمیمیتی که در جریان مسابقات ورزشی حکمفرماست نه فقط پایدار بماند و تقویت شود، بلکه نمونه ای برای مسلط ساختن این روح در مناظرات و مبارزات اجتماعی و سیاسی باشد.

## پیکار و خوانندگان

اکثر نامه هائی که اخیراً از جانب خوانندگان گرامی به "پیکار" رسیده حاوی تسلیم و همدردی بمناسبت درگذشت رفیق فقید عبدالصمد کامبخش عضو هیئت اجراییه و دبیر کمیته مرکزی حزب توده ایران است. این نامه ها گویاترین سند حقیقتی نسبت به کار و زندگی رفیق فقید کامبخش، بهترین نشانه احترام و محبت او در بین دانشجویان آگاه و مترقی و دلیل بارزی برای حقانیت و درست راه حزبی است که او تا آخرین نفس تمام نیروی جسمی و فکری خود را در خدمت آن گذاشت. "پیکار" از این ابراز همدردی صادقانه و صمیمانه عمیقاً سپاسگزار است. "پیکار" ضمناً متأسف است که بخش "پیکار و خوانندگان" گنجایش آنرا ندارد که این نامه ها را منعکس سازد. ولی "پیکار" امیدوار است که در مجموعه مقالاتی که رفیق فقید کامبخش درباره تاریخ حزب طبقه کارگر ایران نگاشته و بزودی بصورت کتابی انتشار خواهد یافت، در بخش "گواهینامه یک زندگی" حداقل برخی از این نامه ها منتشر گردد.

درباره مقالاتی که به "پیکار" رسیده تذکر زیر ضروری بنظر می رسد: متأسفانه در اکثر مقالاتی که به بحث درباره انحرافات در جنبش دانشجویان ایرانی اختصاص یافته بیشتر به بیان کلیات اکتفا شده است. درحالیکه برای افشا ماهیت این انحرافات و علل بروز آن، برای روشن کردن اذهان دانشجویان جوان و سرانجام برای اثبات اینکه راه درست چیست قبل از هر چیز برخورد مشخص و آراسته فاکت های مشخصی لازم است. در غیر اینصورت نتیجه مطلوب حاصل نخواهد شد. "پیکار" با ابراز سپاسگزاری از علاقه روزافزونی که دانشجویان آگاه و مترقی به همکاری با "پیکار" نشان میدهند، میطلبد که در نوشته های خود نکته اساسی فوق الذکر را رعایت کنند.

4

P E Y K A R

The Review of the Tudeh Party of Iran  
for the Students

Druckerei " Salzland "  
325 Stassfurt

Price in :

U.S.A.	00.60	dollar
France	3.00	franc
Bundesrepublik	2.00	Mark
Österreich	14.00	Schilling
Italia	320.00	Lire
Belgique	26.00	franc

پیکار  
تشریح حزب توده ایران برای دانشجویان  
چاپخانه زالتس لاند  
۳۲۵ شتاسفورت  
بهسا در ایران ۴۰ ریال